

## کاربرد ویجیلانت و ویجیلانتیسم در راستای تضمین عدالت در جوامع

علیرضا مسعود\*

### چکیده

اکثر قریب به اتفاق جوامع بشری همواره به دنبال کسب عدالت بوده‌اند اما تعداد معدودی توانستند به این گوهر نایاب دست یازند. جمله مشهوری است که می‌گوید "اگر بی‌عدالتی قانون شود، تمرد و طغیان وظیفه می‌شود". از آنجایی که تاکنون هیچ نوشته مدونی به زبان فارسی درباره ویجیلانتیسم نگاشته نگشته است، می‌توان عنوان نمود که این نوشتار برای اولین بار در چارچوب آکادمیک دقیقاً به همین بحث می‌پردازد که در زمان و زمانه‌ای که دستگاه‌های اداری، قضایی و حکومتی از برقراری عدالت ناتوان هستند و یا اراده‌ای به این امر ندارند، چگونه ویجیلانت‌ها و ویجیلانتیسم می‌توانند به برقراری دوباره عدالت و مبارزه با هر نوع بی‌عدالتی برخیزند.

کلید واژگان: سیاست، عدالت، قانون، ویجیلانتیسم، امر سیاسی، مبارزه.

---

Vigilantism.

\* دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

masud\_alireza@yahoo.com

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ)، سال چهاردهم، شماره ۳، زمستان ۱۳۹۶، صص ۹۵-۱۳۵

---

## کاربرد ویجیلانت و ویجیلانتیسم در راستای تضمین عدالت در جوامع

---

علیرضا مسعود\*

### دیباچه

دیر زمانی است که انسان در پی مفهوم عدالت و از آن مهمتر در پی برقراری آن رفته است. وسوسه انگیز و مقدس و در عین حال فریبا و دست نیافتنی. طنین آن در گوش مردمان هر سرزمین به مانند آواز ساینها<sup>۱</sup> می ماند که کشتی دل را به کام صخره ها سوق داده تا هرکس که به دنبال آن رفته و طالب دستیابی به این گوهر ناب برآمده است، زندگی و سرنوشتی همچون جرارد نروال<sup>۲</sup> فرانسوی داشته باشد. گذر از این مسیر و رسیدن به

---

\* دانشجوی دکترای روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

[masud\\_alireza@yahoo.com](mailto:masud_alireza@yahoo.com)

۱- ساینها یا سیرن ها ، دختران ایزد دریا (فورسیس) در اساطیر یونان باستان بودند که آوازی سحرانگیز داشتند و با استفاده

از آن دریانوردان را مدهوش کرده و به کام صخره های مرگ آوری که بر روی آن آواز می خواندند ، می کشیدند.

۲- نویسنده ای فرانسوی که در جستجوی گمشده ای که روح متلاطمش را آرامش بخشد سفرهای متعددی انجام داد و

روزگار را در نابسامانی گذراند و در نهایت پس از چندین بار بستری شدن در آسایشگاه روانی ، در ژوئیه ۱۸۵۵ به

زندگی خویش پایان داد

فصلنامه مطالعات بین المللی (ISJ)، سال چهاردهم، شماره ۳، زمستان ۱۳۹۶، صص ۹۵-۱۳۵

هدف مطلوب (نه کامل و تمام) اگرچه امری است دشوار اما ناممکن نخواهد بود. همچنان آرگونوت‌هایی<sup>۱</sup> وجود دارند که این مسیر را نه چندان سهل و آسان اما با کشتی آرگو و با پذیرش خطرهای گوناگون درنور دیده‌اند.

تقریباً می‌توان عنوان نمود که اکثر قریب به اتفاق اندیشمندان حوزه فلسفه و اندیشه سیاسی و همچنین اقتصاد، حقوق و دیگر رشته‌های مشابه، تعاریفی از عدالت و نحوه برقراری آن انجام داده‌اند و این امر محدود به زمان و مکان نبوده و از یونان باستان تا عصر امروز را دربرگرفته است. اولین بارقه‌های تلاش منظم و تدوین شده در این راستا را می‌توان در ظهور "قانون" در جوامع بشری مشاهده نمود که تا به امروز نیز با پستی و بلندی‌های فراوان در جوامع متفاوت موجود بوده و دستخوش تحولات بسیاری هم از طرف آکادمیک و تئوریک آن و هم از سوی جنبه‌های عملی و اجرایی آن گشته است. اما سوالات اساسی در اینجا شکل می‌گیرد که آیا قانون همان عدالت است؟ عدالت در پرتوی قانون اجرا می‌شود؟ دادگاهها و محاکمات مختلف قضایی، عدالت را اجرا می‌کنند و یا قانون را؟ اگر نمک خود بگندیده باشد چه؟ و سوالاتی از این دست که همواره در اذهان آدمی وجود داشته است.

واضح است که در بسیاری از جوامع، قانون (حداقل در مورد بخشی از بدنه اجتماع)، عدالت را اجرا نمی‌کند و یا به بیان دیگر نمی‌تواند عدالت را اجرا کند و حتی نمی‌تواند قانون را نیز درباره آنان به اجرا گذارد. افرادی وجود دارند که همواره از تیغ عدالت می‌گریزند. افرادی که هیچ دادگاهی برای آنان وجود ندارد؛ آنها را نمی‌توان در هیچ دادگاهی و با هیچ قانونی محکوم و مجازات نمود بلکه می‌توان اذعان نمود که دادگاه و قانون نیز بوجود آمده‌اند تا حافظ و نگهبان آنان باشند و نه برعکس. سرمایه‌داران بزرگ کارت‌ها و تراست‌های بین‌المللی، دستهای پشت پرده قاچاق اسلحه، انسان و مواد مخدر، روسای حکومت‌های مختلف و قس علی‌هذا همه و همه از این زمره افرادند. اینجاست که سوال معروف "چه باید کرد" دوباره طنین انداز می‌شود و در پاسخ به آن است که می‌تواند شالوده اساسی این نوشتار را مطرح نمود و آن چیزی نیست جز "ویجیلاتیسم".

---

۱- گروهی از پهلوانان اسطوره‌ای یونان که به وسیله کشتی آرگو توانستند از سد سایرین‌ها بگذرند

## تعریف ویجیلانتیسم

در تعریف این مفهوم نیز به مانند بسیاری از مفاهیم دیگر در حوزه علوم انسانی، اجتماعی وجود ندارد بنابراین با طیف وسیعی از تعاریف رو در رو می‌شویم که در برخی مواقع با یکدیگر دارای تضاد نیز هستند. به طور کلی تضادها و اختلافات در تعاریف در مواقعی رخ می‌دهد که به دنبال مشخص نمودن حدود و ثغور آن می‌باشیم. به طور مثال به دنبال تعریف آن هستیم که چه کسی می‌تواند ویجیلانت<sup>۱</sup> باشد؟؛ در مقابل چه کسانی می‌باید که قد علم کنند؟ ویجیلانت باید فردی عمل کند یا گروهی؟ قانونی یا فراقانونی؟ خشونت آمیز و یا غیر خشونت آمیز؟ و سوالاتی از این دست همه و همه باعث گشته تا در این مورد سیل نظرات و تعاریف گوناگون مطرح گردد که گاه باعث اختلافات فاحش در تعاریف می‌شود.

به طور کلی می‌توان عنوان نمود که ویجیلانت را در ۲ گروه تعاریف موسع و تعاریف مضیق دسته‌بندی کرده‌اند که همانطور که از اسم آنها مشخص است، به بازه اقدام، عملکرد و همچنین حوزه ورود آنها مربوط می‌گردد. در این نوشتار اما به بررسی تعاریف مضیق نخواهیم پرداخت چرا که نگارنده معتقد است تعاریف مضیق از ویجیلانت، فاقد کارکرد لازم در راستای تعریف ویجیلانت و عملکرد آن در این نوشتار و اساساً عامل هرج و مرج و خودسری خواهد گشت بنابراین از بررسی تعاریف مضیق، دست شسته و در عوض به بررسی تعاریف موسع آن می‌پردازیم و پس از آن، تعریف این نوشتار را از ویجیلانتیسم ارائه خواهیم نمود که در برخی موارد با تعریف موسع آن دارای اختلاف است. در تقسیم بندی انواع ویجیلانتیسم می‌توان اذعان نمود که تقسیمات ذیل یکی از بهترین دسته‌بندی‌ها و تعاریف را داراست که توانسته هم نظم را در تعریف و دسته‌بندی خود حفظ نماید و هم اکثر مباحث مورد اختلاف را پوشش دهد. بنابراین طبق این تعریف می‌توان ویجیلانتیسم را در سه دسته تقسیم نمود: ۱- ویجیلانتیسم کنترل‌کننده جنایت<sup>۲</sup> ۲- ویجیلانتیسم کنترل‌کننده اجتماعی<sup>۳</sup> (Rosenbaum and Sederberg, 1975) ۳- ویجیلانتیسم کنترل‌کننده رژیم<sup>۴</sup>

1- Vigilante  
2- Crime control vigilantism  
3- Social control vigilantism  
4- Regime control vigilantism

۱- ویجیلانتیسم کنترل کننده جنایت: این دسته از ویجیلانتهای آنها به دنبال مجرمینی هستند که به هر علتی، اعم از سهل انگاری سیستم قضایی، عدم دستگیری به وسیله پلیس، فساد سیستم کیفری، عدم جرم انگاری و یا نبود قانون مناسب در زمینه آن جرم، عدم اطلاع پلیس از وقوع آن و قس علی هذا توانسته‌اند از مجازات لازم بگریزند. در اینگونه موارد ویجیلانتهای می‌توانند هم قانونی و هم فراقانونی عمل نمایند و به عنوان قانون شکن نیز شناخته شوند. اما تعمیم این موضوع به تمام کشورها شاید به درستی انجام نگیرد چراکه در برخی کشورها اگر قانونی وجود می‌داشت و به آن به درستی عمل می‌شد و سیستم قضایی نیز کارا و مستقل می‌بود دیگر نیازی به ویجیلانتهای نبود و بدین ترتیب قید قانونی عمل کردن آنها با جنایتکاران تقریباً محلی از اعراب نداشت.

۲- دسته دوم در تقسیم بندی روزنهام و سدسبرگ را ویجیلانتهای کنترل کننده اجتماعی تشکیل می‌دهند که طبق تعریف آنان، خشونت را در قبال گروههایی اعمال میکنند که به نظرشان تهدیدی برای ارزش‌های جامعه محسوب می‌شوند. بنابراین در این موارد افراد ممکن است هدف گروههای ویجیلانت قرار گیرند درحالیکه هیچ جرمی مرتکب نشدند و تنها به خاطر تعلق به یک گروه خاص اجتماعی، چه از نظر مذهبی، نژادی، قومی و امثالهم، به این اهداف تبدیل شوند. گروههای جدید کولاکس کلان که سیاهپوستان را صرفاً به دلیل رنگ پوست هدف قرار می‌دهند و همچنین گروههایی نظیر سانفرانسیسکوپی‌ها در سال ۱۸۵۶ که کاتولیک‌ها را مورد حمله قرار میدادند و گروههایی از این دست در این جایگاه رده‌بندی می‌شوند. لازم به توضیح نیست که این گونه اعمال در فضای کنونی جهان نه تنها ویجیلانتیسم محسوب نمی‌گردد بلکه به یک ویجیلانت هم نیاز است تا این گونه افراد را هدف قرار دهد. در ادامه و بعد از تعریف ویجیلانت در این نوشتار، به سراغ این دسته بندی خواهیم آمد و مورد جدیدی را جایگزین این به اصطلاح ویجیلانتیسم خواهیم نمود.

۳- سومین و آخرین دسته از این تقسیم بندی به ویجیلانتیسم کنترل کننده رژیم مربوط میشود. این دسته از ویجیلانتهای مستقیماً به حکومت و ناکارآمدی آن حمله می‌کنند و افرادی که مورد هدف قرار می‌دهند هم طبعاً مقامات سیاسی، نمایندگان حکومت و به طور کلی افرادی هستند که به صورت مستقیم و یا تحت لوای حکومت به فساد و جنایت می‌پردازند.

مثالهایی از این دست را می‌توان در ترورهای سیاسی، اقدامات چریکی و یا حتی به طور واضح در گروه‌های ویجیلانت تشکیل شده در برخی کشورهای آفریقایی مشاهده نمود.

این سه دسته‌بندی ارائه شده به‌عنوان تقسیم‌بندی‌های مرسوم در تعریف موسع ویجیلانتیسم بود اما در این نوشتار، نگارنده قصد آن دارد تا قدری در تعریف و دسته‌بندی ویجیلانتیسم تغییر ایجاد نماید. پیش از تعریف ویجیلانتیسم، به بررسی و جرح و تعدیل و تغییر سه دسته‌بندی مذکور خواهیم پرداخت و سپس ویجیلانتیسم را در این نوشتار تعریف نموده و به بررسی اجزای مختلف آن می‌پردازیم. همانطور که مشاهده نمودیم در موارد مطروحه توسط روزنامه و سدسبرگ، مورد اول و سوم تا حدودی منطقی و با فضای این نوشتار تطبیق دارند بنابراین این دو مورد را می‌پذیریم اما مورد دوم یعنی همان "ویجیلانتیسم اجتماعی" را به هیچ‌عنوان نمی‌توانیم مورد پذیرش قرار دهیم چراکه حداقل در فضای این نوشتار آنرا فاقد عناصر لازم برای تعریف در چارچوب ویجیلانتیسم می‌دانیم. بنابراین می‌توانیم جای مورد دوم را با نوع دیگری از ویجیلانتیسم (براساس تعریف نگارنده)، عوض نماییم. بدین ترتیب که یک نوع ویجیلانتیسمی را تعریف نماییم که برخلاف گروه دوم که گروه‌های خاص و یا در اقلیت اجتماعی را هدف قرار می‌دادند، این بار افرادی یا گروه‌هایی را هدف قرار دهند که به صورت عمدی و سیستماتیک به حیوانات و همچنین محیط زیست آسیب وارد می‌نمایند و نام آن‌را نیز "ویجیلانتیسم کنترل‌کننده محیط زیست" و یا "ویجیلانتیسم سبز" بگذاریم. امروزه نیز در پهنای جهان کم نیستند کشورهایی که قانون و مجازاتی برای افراد حیوان آزار و مخربین داخلی محیط زیست وضع نکرده‌اند و این افراد می‌توانند آزادانه حیوانات را آزار و شکنجه دهند و یا حتی به شنیع‌ترین روش ممکن به قتل برسانند و با افتخار از عمل غیرانسانی خود فیلم بگیرند، پخش نمایند و با جمع دوستان خود به خنده مشغول شوند تا روزی دیگر به سراغ حیوانی دیگر روند و در آخر هم مطمئن از اینکه هیچ محکمه، قانون و نیرویی برای محاکمه آنان نخواهد بود، آزادانه و با فراغ بال و خیالی آسوده در تردد باشند. همچنین داستانی برای شکارچیان غیرمجاز که تاکنون به چنگال تیز عدالت گرفتار نشده‌اند نیز صادق است بدین ترتیب که از نام آنها پیداست "غیرمجاز" هستند و باید با آنها برخورد شود اما همچنان شاهد آن هستیم

که اگر مسئولان قانونی این امر با آنان برخورد نمایند، همان قانون، طرف "شکارچیان غیر مجاز" را خواهد گرفت و مسئولان امر را محاکمه، زندانی و گاهی اعدام خواهد نمود. درست در اینجا است که این نوع ویجیلاتیسم دست به کار خواهد شد تا مطمئن شود آسودگی خاطر این دشمنان عدالت از بین خواهد رفت و همچنین آنها نیز مطمئن گردند که دیر یا زود فردی از بین همین جمعیتی که هر روزه با فراغ بال از کنار آنها میگذشت، به شدیدترین وجه ممکن او را هدف قرار خواهد داد.

همچنین دو دسته دیگر از ویجیلاتنها را نیز برخلاف تعاریف مرسوم، در این نوشتار تعریف خواهیم نمود که در ذیل مورد بررسی قرار خواهند گرفت:

۴- دسته چهارم از ویجیلاتیسم، دسته‌ای است که به حقوق زنان و کودکان مرتبط است. در برخی کشورها به دلیل نبود (و یا فشل بودن) حقوق زنان و کودکان، بی‌عدالتی‌های بسیاری در حق این دو طبقه بی‌دفاع انجام می‌گیرد. برخی را نمی‌توان در محاکم رسمی مطرح نمود و مجازات کرد به دلیل اینکه قانونی برای آن وجود ندارد و جرم انگاری نگشته است و برخی دیگر نیز به دلیل شرایط خاص خود، این بی‌عدالتی‌ها را تحمل می‌نمایند و دم بر نمی‌آورند چراکه شرایط به گونه‌ای است که در انتخاب بین بد و بدتر، عقلایی است که بد را انتخاب کنند اما آیا این به معنی عدالت است؟ هزاران زن به دلیل مشکلات خانوادگی و عدیده می‌باید دست به کارهایی بزنند که خوشایند هیچ انسانی با وجدان دادگر نیست، هزاران کودک در جای جای جهان شاهد تجاوز به مادرشان بوده‌اند، هزاران زن بوسیله شوهران خود به بردگی جنسی و فحشا مجبور گشته‌اند، هزاران زن به وسیله کارفرمایان در کارخانه‌ها و یا تولیدی‌ها مورد سوء استفاده جنسی نیز قرار گرفته‌اند و قس علی‌هذا اما دم نزدند چراکه شرایط ایجاب کرده و می‌کند که به اینگونه موارد تن در بدهند تا بتوانند امورات خویش و کودکان خردسال خود را بگذرانند بدین علت که بیرون از این فضا فرصتی نخواهند داشت. هزاران کودک هر روزه بر سر چهار راههای شهرها دستفروشی می‌کنند و مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند از سوء استفاده جنسی تا حمل مواد مخدر و امثالهم. هزاران دختر خردسال هر روزه فروخته شده و یا با ازدواج اجباری (که توفیری با فروخته شدن ندارد) به شرایطی غیرانسانی کشیده می‌شود و موارد بسیاری از این دست.

زندگی در شرایطی که عدالت مرده؛ خو گرفتن با بی‌عدالتی و جرم برای نجات خود، تغذیه از خشم و خون و نفرت، پرورش یافته با درد، رنج و ترس و همچنین شاهد و شهید ظلم و جور و بی‌عدالتی روا رفته بر مادر، پدر، خواهر، برادر، دوست و شاهد و شهید بی‌عدالتی‌های روا رفته به خود؛ بی‌عدالتی‌های بدون تقاص.

"پرسش اینجاست که آیا این امر {بازگشت به عراق} می‌تواند خاطره‌های تلخ عدنان<sup>۱</sup> را پاک کند؟ ستم‌های وارد شده به او و خانواده‌اش را جبران کند؟ ناآرامی‌ها و تنش‌های آن روزها را از ذهن او پاک کند؟" (ذاکریان ۱۳۹۲، ۷۵). این‌ها سوالات درستی است. آیا عدنان‌ها شایسته چشیدن طعم شیرین عدالت نیستند؟ این دسته از ویجیلانت‌ها برای تحقق این امر فعالیت می‌کنند که طعم شیرین عدالت را به این کودکان و زنان بازگردانند تا مطمئن شوند بی‌عدالتی بی‌تقاص نخواهند ماند و هرچقدر که این بی‌عدالتی‌ها به افراد آسیب‌پذیرتر و بی‌دفاع‌تر اعمال شود، با خشونت بی‌حد و حصرتر جواب داده خواهد شد. بنابراین اهداف این دسته از ویجیلانت‌ها نیز کاملاً مشخص است اما این تمام داستان نخواهد بود چراکه عنوان نمودیم که بسیاری از این زنان و کودکان در انتخاب بین بد و بدتر، تن به این چنین بی‌عدالتی‌هایی داده‌اند و اگر از این فضا بیرون آیند (کسانی که این امکان برایشان فراهم است)، وضعیت روشنی نخواهند داشت و چه بسا که به وضعی بدتر از گذشته دچار گردند و این موضوع کار دسته آخر از ویجیلانت‌ها است. عدالت اجرا می‌گردد و اشخاص خاطی مجازات اما روی دیگر سکه را نیز فراموش نخواهیم کرد.

۵- پنجمین و آخرین دسته از ویجیلانت‌ها دسته‌ای کاملاً جدا از تعاریف مرسوم و حتی تعریف این نوشتار هستند. شاید اصلاً نتوان آنها را ویجیلانت بحساب آورد اما وجودشان در سازمان به عنوان یک دسته مجزا کاملاً ضروری است. تا بدین جا ویجیلانت‌ها تماماً به مجازات و اعمال عدالت و خشونت (حتی در حد تهدید لفظی) دست زده‌اند و تعریف گشته‌اند اما این بدان معنا نیست که سازمان ویجیلانتیسم روی دیگر سکه را فراموش کرده

---

۱- عدنان کودکی است که در دوران صدام در عراق ستم‌های زیادی بر خود و خانواده‌اش رفته است و پس از سقوط صدام قصد برگشت به عراق را دارد اما با کوله باری از خاطرات تلخ.



است. آخرین دسته از این افراد را نیروهای سازمان تشکیل می‌دهند که وظیفه‌شان دیده‌بانی فقر است و به همین جهت نام آنها نیز "ویجیلانتهای دیده‌بان فقر" می‌باشد.

تقریباً می‌توان بطور قطع عنوان نمود که "فقر" یکی از ریشه‌ها و علت‌های مهم اکثر جرایم است. زمانیکه افراد خود را در فقر و ناتوانی مشاهده می‌کنند و شاهد آن هستند که هیچ حمایتی دریافت نمی‌کنند احساس می‌نمایند که به حاشیه فراموشی رانده شده‌اند (که پر بیراه نیز نیست). حال تصور نمایید که عزیزترین شخص یکی از همین افراد به حاشیه رانده شده و ناتوان، برای درمان و رهایی از مرگ نیاز به پولی دارد که تهیه و پرداخت آن در توان او نیست و هیچ پشتیبانی هم وجود ندارد. کافی است هر از چند گاهی سری به بیمارستان‌های مجهری که توان نجات افراد را دارند بزنیم؛ پر است از صدای درماندگی و ناتوانی افراد مذکور. رژه‌ی "یا پول یا مرگ" را در مقابل چشمان خود خواهیم یافت. شاید به عنوان یک راه حل کوتاه مدت و برای نجات عزیزترین شخص خود، انجام جرم، تنها راه دست یافتنی باشد. تا چه حد می‌توان به چنین اشخاصی خرده گرفت؟ در روز مبادا و ناتوانی و استیصال، چه کسی و یا نهادی به کمک او شتافت؟ چه کسی مسئول است؟ خود را قدری جای این افراد بگذاریم، اگر در چنین شرایطی گرفتار بودیم آیا همواره راهی درست را انتخاب می‌نمودیم؟ حق او و امثال او در دست چه کسانی است؟ و هزاران سوال مشابه. کودکانی که طعم تلخ فقر را چشیده‌اند همه خاطراتی را بر دوش می‌کشند که درک آن برای افراد عادی ممکن نیست همچنین والدین آنها نیز باری دوصد چندان بر گرده دارند. برخی از این زنان و کودکان هستند که برای کمک به کم شدن این بار دست بکار می‌شوند تا اوضاع را قدری بهبود بخشند. کودکان جا مانده از تحصیل و کودکی، کودکان کار و یا همان "مردان کوچک" کودکانی پیر شده در کودکی. زنانی که ساعات طولانی هم در منزل و هم بیرون آن را وقف کار نمودند تا خرسندی چهره و روح خردسالان خود را شاهد باشند و با تنی رنجور و شکسته در زیر بار فقر اما با شرافت، تلاش می‌نمایند تا فرزندانشان هیچ کمبودی را نسبت به سایرین احساس ننمایند و آینده‌ای بهتر را دارا باشند و در آخر نیز پدرانی فداکار و سخت‌کوش اما شرمنده هر دو. در اینجا دیگر بحث "کرامت انسانی"

مطرح است و مگر نه اینکه این امر جزوی از حقوق بشر است و احترامش واجب اما چگونه؟ متولی این احترام و حفظ آن کیست و کجاست؟

نسبت مستقیم فقر و جرم بر کسی پوشیده نیست اما نکته اینجاست که می توان از وقوع جرم مبتنی بر فقر حداقل تا حدی جلوگیری نمود. وظیفه آخرین دسته از ویجیلانتهای این نوشتار، دیده بانی است؛ شناسایی این دست افراد و خانواده ها تا بتوان هم قدری از بار روی گرده آنان سبک نمود و هم از مرز درافتادن به جرم دورشان نمود. دیده بانان فقر می باید آنان را شناسایی نموده و به سازمان اطلاع دهند تا سازمان بتواند بر اساس روش های مقتضی و به دست همین افراد دسته پنجم، تا جایی که می تواند در مواقع بحرانی کمک رسانی نماید. افراد دسته پنجم برخی فاکتورهای تعریف ویجیلانتیسم را از قبیل داوطلب بودن، شهروند عادی بودن و امثالهم را همچنان دارا می باشد اما مواردی از قبیل خشونت و مجازات و امثالهم دیگر در مورد آنان صدق نمی کند بلکه وظیفه این دسته، رسیدگی به روی دیگر سکه است تا بتوان از این طریق راهی برای این قبیل خانواده ها و افراد آنان باز نمود که انتهای آن به خشم، نفرت، انتقام و جرم ختم نگردد بلکه فرصتی باشد تا آنان نیز هر چند با فراز و نشیب های بسیار اما پایدار و مستقیم به مسیر زندگی عادی به مانند دیگران ادامه دهند. از آنجاییکه در این نوشتار به بحث سازمان و سازماندهی به تفصیل پرداخته نخواهد شد بنابراین نحوه سازو کار این دسته و همچنین تامین منابع از طرف سازمان و قس علی هذا در حد سطور فوق باقی خواهد ماند.

در اینجا به هسته اصلی این نوشتار می رسیم و آن چیزی نیست جز تعریف ویجیلانت. ویجیلانتیسم را در این نوشتار به صورت زیر تعریف خواهیم کرد که قدری با تعاریف رایج متفاوت است و سپس در ادامه به بررسی و تجزیه و تحلیل ابعاد مختلف تعریف خواهیم پرداخت تا مشخص گردد هر قسمت از این تعریف به چه معنا خواهد بود و چگونه عمل خواهد نمود تا مرز میان افرادی را که در این تعریف به عنوان ویجیلانت شناسایی خواهیم نمود با دیگر افراد یا گروه های مشابه، مشخص گردد. ما در این نوشتار ویجیلانتیسم را این گونه تعریف می نمایم:

" ویجیلانتیسم یک عمل برنامه ریزی شده خشونت آمیز (یا حداقل تهدید به اعمال

خشونت) است که به‌وسیله یک یا گروهی از شهروندان سازمان یافته‌ی غیروابسته به حکومت و به صورت داوطلبانه در مقابل بی‌عدالتی‌های صورت گرفته توسط افراد یا گروه‌های وابسته به حکومت و یا افراد و گروه‌های غیر وابسته به حکومت، انجام می‌پذیرد" اکنون که تعریف این نوشتار از ویجیلاتیسم مشخص گشت می‌باید به بررسی اجزای تشکیل دهنده تعریف پرداخت. در زیر به بررسی جز به جز عناصر تشکیل دهنده این تعریف می‌پردازیم.

### ویجیلاتیسم به عنوان یک عمل برنامه‌ریزی شده :

در بسیاری از تعاریفی که از ویجیلاتیسم به عمل آمده است آنرا به یک عمل غیر برنامه‌ریزی شده نیز نسبت می‌دهند. به طور مثال اگر فردی از کوچه‌ای در حال عبور است و در این حال سارقی به او حمله کند و او سارق را مورد ضرب و شتم قرار دهد و به اصطلاح از خود دفاع کند نیز بر حسب برخی تعاریف نوعی ویجیلاتیسم به حساب می‌آید اما در این نوشتار ( و همچنین بسیاری تعاریف دیگر)، این عمل را نمی‌توانیم به مثابه ویجیلاتیسم به حساب آوریم چراکه این عمل داوطلبانه نیست و فرد به جبر در این شرایط قرار گرفته است و به هیچ عنوان برای این شرایط برنامه‌ریزی انجام نداده بوده است. ضمن اینکه عملی سازمان دهی شده توسط سازمان و تحت نظارت آن نیز نبوده است. هرچند که کار او در راستای رفع یک نوع بی‌عدالتی و همچنین به مجازات رساندن فرد خاطی بوده است اما لازم به ذکر است که اگر هر عملی را از این دست بخواهیم ویجیلاتیسم به حساب آوریم اولاً کرانه تعریف این مفهوم به قدری گسترده خواهد گشت که دیگر قابل تعریف نخواهد بود؛ در ضمن بر این اساس میتوان هر اقدامی را نوعی ویجیلاتیسم محسوب نمود حتی دعوی دو راننده بر سر جای پارک. بنابراین در این نوشتار ویجیلاتیسم را عملی برنامه‌ریزی شده محسوب می‌نماییم و نه عملی که به واسطه جبر شرایط انجام گشته است. باید توجه نمود که مرز باریکی در اینجا میان این دو موجود است که اگر روشن نگردد باعث ایجاد مشکلات فراوانی خواهد شد. برای روشن شدن بحث مثالی می‌زنیم. تصور نمایید که شخصی از اعضای سازمان در حال پرسه زنی در

خیابان‌های شهر است تا به وظایف محوله از طرف سازمان به عنوان ویجیلانت عمل نماید، در همین حال متوجه میشود که فردی قصد تجاوز به دختری را دارد، او مداخله می‌کند و دختر را نجات می‌دهد و فرد خاطی را هم به دست مقامات ذی صلاح می‌سپارد و یا در مثالی دیگر فردی را مشاهده می‌کند که به حیوانی از عمد آسیب می‌رساند، وی مداخله می‌کند و با علم به اینکه قانونی و یا مقامی وجود ندارد تا این شخص را به دست آنها سپرد اقدام به مجازات فرد خاطی می‌نماید. ظاهراً در هر دو مثال، عمل ویجیلانت بدون برنامه‌ریزی قبلی بوده است و در ذیل تعریف ویجیلانتیسم نخواهد گنجید اما این دقیقاً همان مرز باریک مذکور است چراکه نباید از این نکته غافل ماند که شخص مداخله کننده با قصد قبلی و تحت نظر سازمان به عنوان انجام اعمال محوله به عنوان ویجیلانت (که همان گشت زنی در خیابان‌های شهر است)، در این موقعیت قرار می‌گیرد و نه به عنوان یک رهگذر عادی بنابراین حداقلی از برنامه ریزی را داشته است چراکه وظیفه او این بوده که در شهر بگردد و در صورت کشف اینگونه بی‌عدالتی‌ها، حداقل برخورد را داشته باشد. اگر این حداقل از برنامه‌ریزی را نداشت و به عنوان یک شهروند عادی تمام مداخلات مذکور را انجام می‌داد و همچنین اگر خود دختر در مثال اول این کار را انجام می‌داد دیگر به عنوان ویجیلانتیسم قابل قبول نبود هرچند که انجام این اعمال از طرف آنان شایسته قدردانی و نمونه بارز انسانیت خواهد بود. بنابراین مشخص است که مرز باریکی در این قسمت از تعریف نهفته است که باید بسیار در تفکیک آن دقت شود و گرنه به دو تعریف کاملاً متضاد خواهیم رسید.

### عملی خشونت آمیز و یا حداقل تهدید به اعمال خشونت :

ویجیلانتیسم در دو دسته خشونت آمیز و غیر خشونت آمیز طبقه‌بندی می‌شود اما در تعریف آن قائل به این هستیم که یا خشونت آمیز است و یا تهدید به استفاده از خشونت (حداقل در مراحل اولیه) در آن وجود دارد هر چند که این امر تنها در حد همان تهدید لفظی باقی بماند. به عبارت دیگر در برخی موارد و با تناسب به بی‌عدالتی روی داده خشونت را از کمترین حد ممکن تا بیشترین حد آن بکار خواهیم بست اما در مواردی نیز که بی‌عدالتی

در حد شدیدی نیست و از آن گذشته با تهدید به خشونت نیز برطرف میشود دیگر نیازی به اقدام خشونت آمیز نخواهد بود. بدین ترتیب عنصر خشونت چه به صورت لفظی و چه به صورت عملی در اعمال ویجیلانتها وجود دارد.

### ویجیلانتها شهروندان عادی<sup>۱</sup> یا غیروابسته به حکومت هستند

در تعریفی که در این نوشتار از ویجیلانت ارائه نمودیم تمرکزمان را بر مفهوم "شهروندان غیرحکومتی" بنا نهاده‌ایم. بنابراین هر فردی که به هر نوعی وابسته رسمی به حکومت باشد (به مانند ماموران پلیس، مسئولان سیاسی و امنیتی و قس علی هذا) از دایره تعریف به عنوان ویجیلانت خارج خواهند بود. تنها آن دسته از شهروندان به این عنوان خوانده و پذیرفته خواهند شد که شهروندان غیرحکومتی باشند. بنابراین اگر افسر پلیسی در حین ماموریت دست به انجام اعمال ویجیلانتها (که در اکثر مواقع نیز اعمال آنها خلاف قانون محسوب می‌شود)، بزند نمیتوان او را ویجیلانت دانست و حتی پا را از این نیز فراتر می‌گذاریم به طوریکه اگر افسر پلیسی مایل به پیوستن به سازمان ویجیلانتیسم باشد و بخواهد این کار را در ساعات خارج از ماموریت خود (به طور مثال در ساعات استراحت و یا مرخصی) انجام دهد، باز هم به عنوان ویجیلانت پذیرفته نخواهد شد. جمله معروفی وجود دارد که می‌گوید "افسران پلیس و مامورانی از این دست باید بیاموزند تا زمانی که تصمیم نگرفته‌اند که در خدمت عدالت باشند و در جهت منافع مردم و برای آن کار کنند نه برای قانون و حکومت، از ما نیستند".

### ویجیلانتیسم در جواب به بی‌عدالتی و جنایت است

به طور کلی ویجیلانتیسم را به عنوان پاسخ و عکس‌العملی به بی‌عدالتی و جنایت اتفاق افتاده در نظر می‌گیریم. بنابراین هر نوع جنایت و یا بی‌عدالتی صورت گرفته مستحق تنبیه و مجازات است که اگر از مجاری رسمی و به اصطلاح قانونی پیگیری نشود و یا مجازات آن کافی نباشد و یا به هر علت دیگری وجدان مشترک جامعه و افکار عمومی را نتواند قانع

---

1- Private Citizen

کند (و این قانع نشدن دلیل منطقی داشته باشد و نه صرفاً از روی احساسات، کینه، رادیکالیسم و امثالهم)، بر اساس نظر شورای مربوطه در سازمان، ویجیلاتنها وارد شده و عدالت را اجرا خواهند نمود.

## ویجیلاتنیسم به عنوان یک عمل سازمان یافته و سازمانی

در این نوشتار برخلاف اکثر تعاریف و مدلهایی که برای ویجیلاتنیسم ارائه گشته است آنرا سازمان یافته و تحت نظارت و عملکرد سازمانی مشخص می‌دانیم. سازمانی با سلسله مراتب معین، عضوگیری و آموزش مشخص، تصمیم‌گیری و ابلاغ و نظارت از طرف شورایی مخصوص و تجربه و قس علی هذا. بنابراین می‌باید برای اینکه این تشکیلات مفهوم سازمان را به دوش کشد، اولاً ماموریت یا هدف ویژه‌ای داشته باشد، دوماً هیات حاکمه مستقلی داشته باشد، سوماً از بخش‌های مختلف تشکیل شده باشد و در نهایت نیز دارای ساختار فیزیکی و منطقی باشد.

در این نوشتار قصد آن نداریم که به چگونگی تشکیل و سازماندهی و یا ساز و کار اجرایی سازمان بپردازیم و تنها به این دلیل آنرا مطرح نمودیم تا عنوان نماییم که اگر افراد مورد نظر یا همان ویجیلاتنها تحت یک سیستم سازمانی و سلسله مراتبی مشخص فعالیت نکنند، در انتها جامعه به هرج و مرج کشیده خواهد شد و این بدین خاطر است که اگر هر فردی خودش راساً تصمیم بگیرد و اجرا کند و نه تحت نظارت باشد و نه به مرکزی پاسخگو، عاقبتی جز نهادینه شدن هرج و مرج و فراگیری ترس و ترور در جامعه و کشیده شدن جامعه به گرداب انتقام و سود شخصی نخواهد داشت. دقیقاً در همین وضعیت است که خون تازه به رگ‌های سیستم‌های اقتدارگرا و فاشیستی تزریق می‌شود چراکه جامعه تشنه ثبات و امنیت است و با تسلیم کردن حقوق اولیه خود و بسیاری موارد دیگر به این گونه سیستم‌ها، خواهان برقراری ثبات پیشین است و در آخر نیز با روی دادن این واقعه، باز به نقطه صفر شروع بی‌عدالتی باز خواهیم گشت و شاید هم بدتر و عقب‌تر.

بنابراین وجود سازمانی مشخص با کادری خبره و تربیت شده ضروری است و در این راه نیز دو حالت پیش خواهد آمد؛ اولین حالت این است که سازمان در بدو تاسیس،

قانونی شناخته می‌شود و می‌تواند با فراق بال به کارهای مربوطه رسیدگی نماید. در حالت دوم، سازمان در بدو تاسیس و یا کمی پس از شروع بکار و در بدترین حالت ممکن، قبل از تاسیس رسمی آن، غیرقانونی شناخته می‌شود و بنابراین فعالیت علنی آن غیرممکن خواهد شد. در هر صورت شوراهاى مربوط در سازمان تمام تصمیمات را گرفته و به تمام فعالیت‌های سازمان نظارت خواهند داشت و از این روست که ویجیلانتیسم را عملی سازمان یافته و تحت نظارت سازمانی مشخص می‌دانیم. حال که ویجیلانتیسم را در این نوشتار تعریف نموده و به بررسی وجوه مختلف تعریف آن پرداختیم، در ادامه به بررسی مختصر روند شکل‌گیری و نحوه عمل آن در تاریخ خواهیم پرداخت.

### ویجیلانتیسم در گذر تاریخ

اگر به بررسی این مفهوم در سپهر تاریخ پردازیم در خواهیم یافت که قدمتی بیش از شکل‌گیری کلمه ویجیلانت در زبان انگلیسی دارد. لازم به توضیح است که به دلیل اینکه در این نوشتار قصد آن نداریم تا به بررسی هیچ مذهب و یا ایدئولوژی خاصی پردازیم بنابراین از ذکر و بررسی مواردی که ممکن است در کتب اهل ایمان آمده باشد و توسط پیروان آنها به ویجیلانت تشبیه شده باشد خودداری می‌نماییم و تنها به بررسی کوتاه ظهور ویجیلانتیسم در عرصه زمینی و اجتماع خواهیم پرداخت. شاید بتوان عنوان کرد که اولین جرقه‌های شکل‌گیری ویجیلانتیسم در تاریخ، البته نه به مفهوم کنونی آن اما به مفهوم پایه‌ای و شالوده آن یعنی "در دست خویش گرفتن قانون"<sup>۱</sup>، را می‌توان در ادبیات محلی غرب و ظهور قهرمان‌هایی داستانی مشاهده نمود که در ورای قانون فاسد و از کار افتاده زمانه خویش، دست به مبارزه و مقاومت می‌زنند و تامین کننده امنیت شهروندان و رعایا می‌شوند و خصم حاکمان. در ادبیات کلاسیک غرب به وفور از این دست داستان‌ها مشاهده می‌گردد که شاید مشهورترین آنها داستان معروف و محبوب "رابین هود" باشد. در بسیاری مواقع در قرون میانه غرب، تنبیه و مجازات تبهکاران به وسیله انجمن‌های مخفی‌ای صورت

1- Take the law in your hands

می‌گرفت که در حکم شبه دادگاه و به نام "وهم" عمل می‌کردند که بسیار به ویجیلاتیسم معاصر شباهت داشته است. شاید خالی از لطف نباشد قدری بیشتر به بررسی این انجمن‌های مخفی قرون میانه پردازیم.

در اواخر قرون میانه و در وستفالیای آلمان سیستم کیفری مخفی‌ای بنیان نهاده شد که برآمده از انجمن‌های برادری قضات تازه کار بود و به نام "قاضیان آزاد"<sup>۱</sup> مشهور گشت. این انجمن‌ها به نام‌های دیگری به مانند "دادگاه‌های مخفی"<sup>۲</sup>، "دادگاه‌های خاموش"<sup>۳</sup> و یا "دادگاه‌های ممنوع"<sup>۴</sup> نیز شهرت داشتند. ریشه کلمه "وهم" گویا به کلمه‌ای به نام "وم"<sup>۵</sup> می‌رسد که به معنی "تنبیه کردن" بوده است.<sup>۶</sup> به دلیل مخفیانه بودن این گروه‌ها، عضوگیری آن نیز به طور کاملاً مخفیانه انجام می‌گرفته است اما هر آلمانی آزاد و اصیل می‌توانسته به عضویت این گروه درآید و اگر این کار انجام می‌گرفت، در مرحله بعدی به او اطلاعات محرمانه و نشان شناسایی داده می‌شد و از آن به بعد او می‌بایستی که دانسته‌های خود را حتی از نزدیکترین دوستان و افراد خانواده نیز پنهان و محرمانه نگاه دارد. این تشکیلات بعد از تفکیک دوک‌نشین‌های ساکسونی و زمانیکه اسقف اعظم شهر کلن<sup>۷</sup> به صندلی ریاست آن تکیه زد به سرعت فراگیر و همه‌گیر شد به صورتی که پرنسس‌ها و اشراف‌زادگان نیز به آن پیوستند تا بدان جا که حتی در سال ۱۴۲۹ میلادی "زیگیزموند"<sup>۸</sup> امپراتور مقدس روم نیز به کاروان طرفداران این انجمن پیوست. این انجمن همچنان محاکمات مخفی خود را انجام می‌داد و محکومین را نیز تنبیه و مجازات می‌نمود و در برخی مواقع نیز افرادی را که به مرگ محکوم شده بودند اعدام نموده و اجسادشان را برای عبرت دیگران و همچنین هشدار من باب اینکه در صورت تکرار جرم یا بی‌عدالتی مشابه توسط فرد دیگری، راه‌گیزی از عدالت نیست و سرنوشتی جز این هم ندارد؛ از درخت آویزان می‌کردند. این

- 1- Vehm
- 2- Free judges
- 3- Secret courts
- 4- Silent courts
- 5- Forbidden courts
- 6- Veme
- 7- <https://europeanhistory.boisestate.edu/latemiddleages/law/16.shtml>
- 8- Engelbert II of Berg
- 9- Emperor Sigismund



انجمن‌ها در نهایت پس از فراز و فرودهای بسیار با دستور شاه وستفاليا<sup>۱</sup> در سال ۱۸۱۱ غیرقانونی اعلام گشت و منحل گشت. (Chisholm, 1911)

روزگاری گذشت تا دوباره افکار عصر جدید به یاد و خاطره این کلمه<sup>۲</sup> بازگردد. اولین جرقه استفاده از آن را در عصر جدید می‌توان در کارهای کارل مارکس<sup>۳</sup> مشاهده نمود. مارکس، مارکس، این واژه را بعد از مدت‌ها فراموشی و عدم استفاده در ادبیات مرسوم آن دوران و همچنین اذهان، به عنوان استعاره‌ای برای (Tucker 2000, 125) توضیح پیش‌بینی‌اش درباره انقلاب طبقه کارگر استفاده نمود.

به همین منوال نیز در زمان وایمار در آلمان، قتل‌های زنجیره‌ای سیاسی‌ای اتفاق افتاد که الهام گرفته از این انجمن‌ها و بالاخص نام آن بود که در سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۳ به وسیله گروهی از آلمان‌ها به نام "فار رایت"<sup>۴</sup> در قبال سیاسیون مخالفی که به خیانت متهم بودند انجام شد. (Brenner 2002, 57-84)

در برگ‌های تاریخ می‌توان گروه‌های دیگر این چنینی را در مناطق دیگر جهان نیز مشاهده نمود. به طور مثال در قرن ۱۹ در شهر معدن کالیفرنیا نیز گروهی مشابه تشکیل شد تا به دلیل نبود حکومت در این شهرها، مردم، عدالت را در دست خود بگیرند و به محاکمه دزدان، متجاوزین و قاتلان بپردازند و بعد از آن طلاهای مسروقه و همچنین طلاهای خود آنان را ضبط کرده و به فرد آسیب دیده می‌دادند. این گروه‌ها از دهه ۱۹۸۰ میلادی به شدت فراگیر گشت به طوریکه تقریباً در تمام ایالات آمریکا نه تنها یک گروه بلکه چندین گروه بوجود آمدند، از شمال تگزاس تا لس‌آنجلس، گروه‌هایی نظیر "ویجیلانتهای مونتانا"<sup>۵</sup> "تا" کانزاس خونین"<sup>۶</sup>. اما این روند با ورود به قرن بیستم دچار تحول گشت و به جنبش‌های مردمی تغییر شکل داد. ظهور "انجمن شمشیر بزرگ"<sup>۷</sup> در شمال چین در دهه

1- Jerome Bonaparte

2- Vehmic Courts

3- Karl Marx

4- Far Right

5- Montana Vigilantes

6- Bleeding Kansas

7- Big Sword Society

۱۹۲۰، نیروهای داوطلب دفاعی تایلند در ۱۹۵۴، ارتش موقت جمهوری ایرلند<sup>۱</sup> در سالهای ۱۹۶۰ تا ۸۰ در شمال ایرلند که با مبارزه با مجرمین جنایی و قاچاقچیان مواد مخدر می‌پرداخت تا جنایت را کاهش دهد؛ "سازمان فرشتگان نگهبان"<sup>۲</sup> در نیویورک که در ۱۵ کشور و ۱۴۴ شهر جهان تشکیل شده است و قس علی‌هذا از نمونه‌های گروه‌های ویجیلانت در قرن بیستم بودند. این روند در قرن ۲۱ نیز دنبال شد و گروه‌های مختلفی با اهداف مختلف پا به عرصه وجود گذاشتند تا عدالت را در دست گیرند، از مکزیک گرفته تا آمریکا، ایرلند و انگلستان، هند، روسیه و کریمه و الی‌آخر.

در ایران اما اگر خواستار نمونه‌هایی از ویجیلانتیسم باشیم، می‌باید قدری تساهل و تسامح از خود نشان دهیم تا بتوانیم میان تعریف و امرواقع به نقطه‌ای مشترک دست یابیم. در زمان‌های دور در تاریخ ایران زمین موفق به کشف موردی که با تعریف این نوشتار تطابق داشته باشد نگشتم اما با کمی تساهل و تسامح و با برداشتی خاص از میان‌ده‌ها برداشت موجود، شاید بتوان قیام مزدک و بابک خرم‌دین را به نحوی در دسته ویجیلانتیسم سیاسی گنجانند که البته با تفاسیر و روایاتی متعدد و متضادی که درباره این قیام‌ها وجود دارد و با علم به این موضوع که اسناد قابل اتکا از زمانه و دوران و همچنین جزئیات این وقایع تاریخی بسیار اندک می‌باشد، به طور کلی می‌توان عنوان نمود که چندان این روایت‌ها و بازنمایی‌های انجام گرفته در طول تاریخ، با واقعیت تطابق نداشته و بنابراین قابلیت استناد و بهره‌گیری آکادمیک را به مقدار زیادی از دست داده‌اند.

در تاریخ متاخر اما می‌توان مثال‌ها و نمونه‌های پخته‌تر و منطبق‌تری را در بحث ویجیلانتیسم، مشاهده نمود. در این راستا می‌توان به دوران مشروطه و شکل‌گیری انجمن‌های مخفی در آن دوران اشاره نمود. برای مثال یک انجمن سری در زمان مشروطه و با هدف مقابله با انحرافی که توسط شیخ فضل‌الله نوری انجام گرفته بود، شکل می‌گیرد که پس از جلسات متعدد تصمیم به ترور وی می‌گیرند اما به نتیجه نمی‌رسند (آبادیان ۱۳۸۳، ۴۴). در مورد دیگری به دنبال مرگ مظفرالدین‌شاه، تشکیلاتی موسوم به "کمیته انقلاب"

1- Provisional Irish Republican Army  
2- The Guardian Angels

تشکیل می‌گردد که نقشه‌های مبارزه با محمدعلی شاه را طراحی می‌نموده است. اعضای این کمیته عبارت بودند از: ملک‌المتکلمین، سیدجمال واعظ، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، سیدمحمدرضا مساوات، سیدحسن تقی‌زاده، میرزا ابراهیم خان حکیم الملک، سید عبدالرحیم خلخالی، سیدجلیل اردبیلی و بسیاری دیگر. این جلسات در نیمه‌های شب در منزل حکیمی تشکیل می‌گشت و اعضای آن همگی قبل از طلوع آفتاب متفرق می‌شدند؛ میرزا محمد نجات، حسین پرویز و محسن نجم‌آبادی، رابطین کمیته با نیروهای خارج از آن بودند. نخستین اقدام این کمیته تشکیل نیرویی به نام "مجاهدین و سرباز ملی" بود که تهیه سلاح و آموزش نظامی جوانان از جمله اقدامات آنان بود. عبدالحسین تیمورتاش ملقب به سردار معظم خراسانی، اسدالله ابوالفتح زاده و ابراهیم خان منشی زاده نیز کسانی بودند که وظیفه تعلیم نیروهای نظامی داوطلب را برعهده می‌داشتند. (آبادیان ۱۳۸۳، ۷۵).

در دوران مشروطه و پس از مرگ مظفردالدین شاه، انجمن‌های سری بسیاری تشکیل گردید که هرکدام به فراخور جهان‌بینی خود به دفاع از اصول مشروطه و مبارزه با انحراف آن می‌پرداختند. احمد بشیری در کتاب خود با نام کتاب آبی، تعداد این انجمن‌ها را در تهران، حداقل یکصد انجمن ذکر کرده است که مهم‌ترین آنان را انجمن آذربایجان به ریاست تقی‌زاده عنوان نموده که ۲۹۶۲ نفر عضو داشته است (بشیری ۱۳۶۳، ۱۶۵). این انجمن فعالیت دائم داشته است و اصلی‌ترین کمیته آن نیز "دهشت" نام داشته است که وظیفه ترور افراد را به عهده می‌داشت. عضو برجسته دیگر این انجمن، شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری از شاهزادگان با نفوذ قاجار بوده است (که بعدها ایرج اسکندری نیز در دوران خود به مهره‌ای تاثیرگذار و شهیر در عالم سیاست بدل گشت). نام دیگر این انجمن نیز "اجتماعیون عامیون" بود که برگردانی از سوسیال دموکراسی است. از اقدامات مهم این گروه در آن دوران می‌توان به ترور اتابک امین السلطان، صدور فرمان قتل محمدعلی شاه در ۲۵ محرم سال ۱۳۲۶ و نیز جنگ و گریز در روز گلوله‌باران مجلس، نام برد.

انجمن سری مهم دیگر در آن زمان، انجمن مظفیری نام داشت که محل آن واقع در منزل مسیح الملک شیرازی - پدر سردار فاخر حکمت - در بهارستان قرار داشت. یکی از مهم‌ترین و تندروترین انجمن‌های زمان بوده است که کاملاً مشی ترور را دنبال می‌کرده و از آن بهره

بسیار نیز برده است. آنان برای ترور، کمیته‌های مخصوصی نیز تشکیل دادند که برخی از همین‌ها در آینده، از تشکیل دهندگان " کمیته مجازات " در دوره جنگ جهانی اول به حساب می‌آیند. محمدابراهیم خان منشی زاده، ظهیرالسلطان، سیدحسن تقی زاده، میرزا قاسم خان صوراسرافیل، یحیی دولت‌آبادی و چندین تن دیگر نیز از اعضای مشهور این انجمن بوده‌اند. (آبادیان ۱۳۸۳، ۷۷). برخی از انجمن‌ها در آن دوران حتی پا را از این نیز فراتر گذاشته و در قد و قامت و یجیلانت تمام عیار ظاهر گشته‌اند، هم در عمل و هم در آرمان نشان داده‌اند که با بی‌عدالتی به هر قیمتی مبارزه می‌کنند و حتی در مواقع لزوم، فراقانونی نیز عمل می‌نمایند و یا قانون جدید خود را وضع می‌نمایند. برای مثال ایوانف در کتاب مشهور خود عنوان می‌نماید که یکی از انجمن‌ها، نرخ نان و گوشت را تثبیت کرد، مقیاس واحد اوزان را اصلاح نمود، محتکران را تحت تعقیب قرار داد و ذخیره گندم آنان را مصادره و میان مستمندان تقسیم نمود. (ایوانف ۲۵۳۷، ۳۷)

در مورد دیگری می‌توان به صدور حکم مجازات توسط این انجمن‌ها برای افراد خاطی‌ای اشاره نمود که توسط قانون مرسوم و نیروهای نظمیه و عدلیه، رها گذاشته شده بودند. این و یجیلانت‌ها قهوه‌خانه‌هایی را که شب‌ها در آن تریاک کشیده می‌شد به تعطیلی کشاندند و نانواپی را به دلیل کم‌فروشی به حکم انجمن چوب‌کاری نموده و یک روز تمام در حبس کردند. برای حفظ امنیت، شب‌ها در محله‌های مختلف گماشته نهادند و اسم شب تعیین نمودند. در بیستم شوال ۱۳۲۵ در صحن مجلس تحصن و اعلام نمودند که اگر نظمیه از عهده تامین نظم و امنیت شهر به درستی برنمی‌آید، حفظ و حراست آن را به دست اینان بسپارند و دیگر اینکه اگر مجلس نمی‌تواند پولی را که مقرر بود شاهزادگان و امرا بدهند، تمام و کمال دریافت نماید این مهم را نیز به آنها واگذار نمایند و در نهایت، مطالبه تشکیل قشون ملی داوطلب برای مقابله با موانع نمودند. (آدمیت -، ۲۰۸)

این روند در طول دوران ادامه داشت حتی پس از انحلال مجلس اول توسط محمدعلی شاه نیز در ایران انجمن‌های مختلفی برای مبارزه شکل گرفت و تا زمان مشروطه دوم نیز ادامه داشت و پس از آن نیز به انحای مختلف این انجمن‌ها سر بیرون آوردند تا هنگامی که در ایران بحث تشکیل حزب مدگشت و بعد از آن، این دسته‌ها و انجمن‌ها هر کدام به

دنبال تاسیس حزب و بازیگری در سپهر سیاست ایران از این طریق گام نهادند و رفته رفته بازار داغ تشکیل انجمن‌های مخفی از مد افتاد و تشکیل حزب و بازی حزبی (البته به فهم ایرانیان از بازی حزبی)، مد گشت. در این میان انجمن‌هایی نیز شکل گرفتند که از نظر ظاهری با بحث نگارنده دارای تشابه‌هایی می‌باشند اما از لحاظ ماهوی با روح ویجیلانتیسم سازگار نیستند. برای مثال می‌توان به انجمن‌های وابسته و یا نژادی نام برد که به دنبال مقاصد گروهی و متفاوتی بوده‌اند که بررسی آن از حوصله این نوشتار خارج می‌باشد. اهم این انجمن‌ها عبارت بودند از: ژون‌پرسان‌ها یا همان ایرانیان جوان؛ فرانکوپرسان‌ها، کمیته ایران در لندن و انجمن نژادی لندن؛ که به دلیل مرتبط نبودن آن با حث این نوشتار، از بررسی آن خودداری نمودم اما می‌توان برخی از آنان را با ویجیلانتیسم اجتماعی که در سطور گذشته توضیح داده شد و آن را نیز از بررسی این نوشتار حذف نموده‌ام، تطبیق داد.

### اجزای تشکیل دهنده ویجیلانتیسم

همانگونه که در بخش اول این نوشتار به تعریف ویجیلانت و شروط اساسی شکل دهنده به چارچوب تعریفی آن پرداختیم، در اینجا نیز قصد داریم تا به صورت مختصر به بررسی اجزای تشکیل دهنده ویجیلانتیسم بپردازیم. به طور کلی چارچوب اصلی عمل ویجیلانتیسم می‌باید متشکل از ۵ عنصر لازم باشد که به شرح ذیل است:

۱- **حدوث یک بی‌عدالتی:** اولین گام و پله در راه ویجیلانتیسم رخ دادن یک بی‌عدالتی و یا جرم است. بنابراین بدون حدوث این اتفاق، به هیچ عنوان ویجیلانتیسم شکل نخواهد گرفت. این عنصر اما خود شامل چند وجه است که به ترتیب بررسی خواهد گشت. اول آنکه باید بررسی گردد که این عمل رخ داده از چه نوع و دسته جرمی می‌باشد. به طور مثال آیا دزدی است یا تجاوز، تخریب اموال عمومی است یا قتل. دومین مساله‌ای که باید به آن توجه نمود، خشونت است که می‌باید مشخص گردد که چگونه و در چه حدی از آن استفاده گردد. سومین فاکتور در این بررسی اما توجه به الگوی زمانی حوادث است، بدین صورت که باید بررسی گردد که آیا یکبار اتفاق افتاده است و یا چندین بار به صورت مکرر حادث شده است. به طور مثال فردی ممکن است یکبار مورد سرقت قرار گیرد و به عنوان

ویجیلانت فعال شود اما فرد دیگری ممکن است بعد از تجربه چندین بار حادث شدن یک بی‌عدالتی تصمیم بگیرد تا به ویجیلانتیسم روی آورد. آخرین مورد نیز در این قسمت، بررسی عواقب و نتایج آن است. به بیان دیگر بررسی برون داد حدوث این بی‌عدالتی برای هر دو طرفین این اتفاق، چه قربانی و چه مجرم. تبعات حادث شدن این اتفاق را می‌توان فیزیکی، روانی، اقتصادی و امثالهم پنداشت.

۲- **عکس‌العمل رسمی به حدوث بی‌عدالتی:** این عنصر به بررسی این می‌پردازد که عکس‌العمل رسمی و قانونی مراجع قضایی به حدوث این بی‌عدالتی چگونه بوده است. آیا این عکس‌العمل قابل پذیرش است یا خیر؟ این مرحله را می‌توان به عنوان هسته اصلی شکل‌گیری و یا عدم شکل‌گیری ویجیلانتیسم دانست چراکه در این نقطه است که اگر پاسخ به بی‌عدالتی رخ داده را کافی و متناسب با آن بدانند مسلماً دیگر نیازی به ورود ویجیلانتها نخواهد بود اما اگر پاسخ و عکس‌العمل مراجع رسمی به بی‌عدالتی رخ داده به هر نحو قانع‌کننده نباشد و یا اصلاً چه به صورت سهوی و چه عمدی، عکس‌العملی نشان ندهند طبیعتاً باید برای "گرفتن عدالت در دست خویش" وارد عمل شد و در این لحظه است که شاهد تولد ویجیلانتیسم خواهیم بود.

۳- **ویجیلانتیسم:** پس از مشخص شدن وضعیت دوم (به فرض ناکافی بودن عکس‌العمل مراجع رسمی)، به مرحله سوم قدم خواهیم گذاشت که همانا تولد و شکل‌گیری ویجیلانتیسم است. در اینجا نیز همان موارد قسمت اول (حدوث بی‌عدالتی) تکرار می‌شود. بدین ترتیب: ۱- نوع ۲- خشونت ۳- الگوی زمانی ۴- عواقب و نتایج آن. بنابراین از بررسی آنان خودداری می‌نماییم چراکه به راحتی می‌توان اقسام مربوط را با بحث ویجیلانتیسم و به فراخور آن بررسی نمود.

۴- **ویجیلانت:** پس از بررسی موارد فوق، در این مرحله می‌باید به بررسی ویجیلانت پرداخت تا روشن شود که چه کسانی می‌باید این عنوان را به دوش کشند و باید دارای چه ویژگی‌هایی باشند. اولین نکته‌ای که در این خصوص می‌باید مشخص گردد بحث نفرت است. در این نوشتار معتقدیم که ویجیلانتیسم یک عمل سازماندهی شده است بنابراین اعمال ویجیلانتیسم چه به صورت گروهی و چه به صورت انفرادی زیر نظر سازمان انجام

می‌پذیرد. از این تعریف می‌توان نتیجه گرفت که اگر شخصی که عضو سازمان نیست به صورت انفرادی در موقعیتی قرار گیرد و دست به انجام اعمال ویجیلانت‌ها بزند، هرچقدر هم که این عمل در راه درست و با نتیجه‌ای همسو با فلسفه وجودی سازمان باشد گو اینکه توانسته از وقوع جرم و بی‌عدالتی جلوگیری کند و یا حتی فرد خاطی را مجازات نماید اما ویجیلانتیسم محسوب نمی‌شود و تنها می‌توانیم در بهترین حالت عنوان نماییم که این شخص با به خطر انداختن امنیت و جان خود توانسته مانع وقوع جرم یا بی‌عدالتی شود. بنابراین لازم است که ویجیلانت‌ها تحت سازمانی مشخص فعالیت کنند.

دومین مبحثی که در مورد ویجیلانت‌ها مورد بررسی قرار خواهد گرفت، بحث رابطه آنها با افراد قربانی و همچنین مجرمین است. در بسیاری از موارد ویجیلانتیسم در گذشته (یا همان ویجیلانتیسم کلاسیک) شاهد آن بودیم که فرد ویجیلانت همان فرد قربانی بی‌عدالتی است. بدین ترتیب شاهد یک نوع جابجایی در نقش‌ها نیز خواهیم بود بدین صورت که قربانی عمل بی‌عدالتی، این بار در قد و قامت ویجیلانت ظاهر شده است و مجرم نیز این بار قربانی عمل ویجیلانت خواهد شد (البته اگر از مفهوم کلمه "قربانی"، ارزش‌زدایی نموده و آنرا تنها در چارچوب شخصی که به او ظلم شده است تعریف نماییم). نوع دیگری از افرادی را که در این وضعیت قرار می‌گیرند می‌توان افرادی دانست که از خویشان و یا نزدیکان قربانی بی‌عدالتی هستند و پس از آن به ویجیلانت تبدیل می‌گردند، به طور مثال والدین فرزندی که مورد بی‌عدالتی قرار گرفته‌اند و یا دوستان قربانی در این دسته خواهند بود. و در نهایت نیز می‌توان عنوان نمود که ویجیلانت و قربانی می‌توانند کاملاً غریبه باشند.

آخرین موردی که در این قسمت می‌باید به آن پرداخت بحث "انگیزه" است. چرا یک فردی در جامعه تصمیم می‌گیرد تا در قد و قامت ویجیلانت درآید و به سازمان ویجیلانتیسم بپیوندد؟ پاسخی که به طور قاطع می‌توان به این سوال داد "انگیزه" است. این عامل در ارتباط مستقیم و قدرتمندی با عنصر دوم یعنی "عکس‌العمل رسمی به حدوث بی‌عدالتی" به سر می‌برد. به چه دلیل، شخصی تصمیم می‌گیرد تا عدالت را در دستان خود بگیرد؟ در پاسخ به این سوال باید اذعان نمود که اگر مجازات لازم برای بی‌عدالتی در

مراجع رسمی، کافی و مورد پذیرش باشد و یا در کل مجرای برای مجازات عادلانه افراد خاطی از هر دسته و گروهی و با هر شغل و مرتبه‌ای وجود داشته باشد دیگر نیاز چندانی برای تشکیل ویجیلانتیسم و به تبع آن انگیزه‌ای نیز برای اکثریت افراد بالقوه برای پیوستن به آن وجود نخواهد داشت اما انگیزه ویجیلانت شدن از آنجا آغاز می‌گردد که افراد این کارکردها را در مراجع رسمی نمی‌یابند و این انگیزه در آنها به وجود می‌آید. نکته قابل توجه اینجاست که ارتباط بین ناکارآمدی مراجع رسمی با ایجاد انگیزش در افراد، یک تصاعد هندسی است. بنابراین هرچقدر این ناکارآمدی دامنه وسیع‌تر و عمق بیشتری داشته باشد، انگیزه افراد برای پیوستن به این سازمان و در دست گرفتن عدالت، چندین برابر خواهد شد. (Bloom 2001, 18)

انگیزه افراد از پیوستن به سازمان قطعا متفاوت خواهد بود به دلیل اینکه تجربه‌های افراد در چشیدن طعم بی‌عدالتی متفاوت بوده است اما برابری هدف آنها از این کار تنها یک چیز خواهد بود و وظیفه سازمان نیز این است تا انگیزه‌های مختلف را در راستای آن قرار دهد:

" اجرای عدالت در حد امکان "

۵- قربانی: در نهایت نیز آخرین عنصر یعنی " هدف " را بررسی می‌نماییم. هدف، کسی است که به وسیله افراد سازمان مورد مجازات قرار می‌گیرد. اولین نکته‌ای که در اینجا می‌باید به آن پرداخت این است که اگرچه اکثرا یک فرد به عنوان هدف مورد مجازات قرار می‌گیرد اما می‌توان شواهد متعددی را نیز مطرح نمود که در آن گروهی از افراد به عنوان هدف، مورد مجازات دسته‌جمعی قرار می‌گیرند.<sup>۱</sup> بنابراین تعداد افراد در اینجا می‌تواند از یک فرد خاطی تا یک گروه افراد خاطی را دربرگیرد. همچنین نحوه مجازات این افراد نیز مطرح است بنابراین می‌توان عنوان نمود نحوه مجازات افراد خاطی نیز درجه‌بندی شده است. از تهدید به اعمال خشونت تا ترور خشونت آمیز. بدین ترتیب از کمترین درجه خشونت تا بیشترین درجه آن را می‌توان در این راه و بسته به شرایط بکار گرفت.

---

۱- به دلیل اینکه در این نوشتار " ویجیلانتیسم اجتماعی " را به دلایل مذکور مورد قبول قرار نداده‌ایم و به هیچ وجه به عنوان ویجیلانت نپذیرفته‌ایم بالطبع گروههایی به مانند کو کلاکس کلان‌ها و یا هر گروه دیگری را که به اقلیتی به دلیل رنگ پوست، مذهب و امثالهم حمله میکند را نیز ویجیلانتیسم به حساب نمی‌آوریم و منظور ما در این نوشتار از "هدف قرار گرفتن گروهی"، به هیچ عنوان ارتباطی با اینگونه مسایل و گروهها ندارد.



نکته دیگری که می‌باید در بحث هدف، به آن توجه شود "درجه در دسترس بودن" هدف است. از آنجاییکه ویجیلانتیسم را به سه قسمت متفاوت تقسیم نمودیم (در مقابل جنایت، حیوان آزاری / محیط زیست و در نهایت در مقابل رژیم)، بنابراین اهداف آنها نیز از نظر قدرت، دسترسی، حفاظت، قدرت دفاع از خود، نفوذ، دشواری در اجرای عدالت و اجرای مجازات و قس علی هذا نیز متفاوت هستند بنابراین هرچقدر که این فاکتورها قدرتمندتر باشد، افتخار و ارزش مجازات کردن آنها نیز بیشتر خواهد بود و افرادی که به عنوان ویجیلانت، موفق به تکمیل مأموریت درباره این افراد می‌شوند، پس از بررسی‌های لازم درباره آنها، از نظر رده سازمانی به رده‌های حساس‌تر منتقل می‌گردند چراکه مجازات یک فردی که در بالاترین سطوح فاکتورهای بالا به سر می‌برد با مجازات یک فرد عادی در همسایگی ما، برابر نخواهد بود.

### دیجیلانتیسم ( دیجیتال ویجیلانتیسم)<sup>۱</sup>

از زمان ظهور و گسترش اینترنت و فضای مجازی تا به امروز که این امور به یک امر لازم و گسترده و همگانی تبدیل شده است همواره افرادی نیز بوده‌اند که از این ابزار و فضا در جهت ناروا و برای آسیب رساندن به دیگران استفاده نمایند. از ایمیل‌های جعلی برای کلاهبرداری<sup>۲</sup> گرفته تا هکرهای مدرن و ویروس‌های مختل کننده همه و همه در راستای ضربه زدن و سوء استفاده از دیگران است. اما روی دیگر این سکه دولتها هستند. بیشترین سوء استفاده و قابلیت دسترسی همه جانبه به فضای مجازی از طرف دولتها و سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی آنها صورت می‌گیرد از رصد غیرقانونی ایمیل‌ها تا حساب بانکی افراد، هک کردن سیستم عاملهای حیاتی و مهم و جاسوسی و کارشکنی در آنها.

(Tuovinen and Roning 2007 , 5)

حال سوال اینجاست که اگر حکومتی از اینترنت به عنوان ابزاری برای سرکوب و کنترل همه جانبه فضای آزاد آن استفاده نمود چه؟ چه کسی می‌تواند در فضای مجازی و در

1- Digilantism ( digital vigilantism)

2- Scam Email

دنیای بی‌انتهای اینترنت به پاسداری از عدالت پردازد؟ قاعدتا جواب این سوال از نظر تکنیکی از سواد نگارنده خارج است و می‌باید که متخصصین رشته مربوطه به آن پاسخگو باشند اما قصد داریم تا از میان گروههای متعددی که در فضای مجازی به مقابله با سوء استفاده‌های گوناگون می‌پردازند، گروهی را معرفی نماییم که در مقابل حکومتها و در کل هر نوع سلطه، ایستادگی می‌نماید و آنها را نیز در فضای مجازی هدف قرار می‌دهد. گروهی با نام "ناشناس"<sup>۱</sup>. در ابتدا به اختصار درباره نماد یا ماسک این گروه سخن خواهیم راند که از نظر تاریخی و همچنین هویتی، دارای اهمیت فراوان است و سپس به مساله اصلی باز خواهیم گشت.

همواره در تاریخ بوده‌اند افرادی شجاع، میهن‌پرست و با شرافت که در راه عقیده با تمام وجود جنگیده‌اند، شکنجه شده‌اند و در آخر هم کشته گشته‌اند اما در زمان خویش مورد نامهربانی و قضاوت برساخته از قدرت حاکم قرار گرفته‌اند و چه بسا که بدست همین مردمی که او برای آنها قدم به این راه پرخطر گذاشته، شکنجه و کشته شده‌اند. ردپای این افراد را می‌باید در زمانهای بعد از آن جستجو نمود زمانیکه ققنوس وار از خاکستر فراموشی، لعن و نفرین دوباره زاده می‌شوند و این بار تولدی ظفرگون را در اذهان مردم کشور خود و چه بسا جهان، جشن می‌گیرند و طوق لعنت مردم زمان خویش را با مدال شرافت انسان‌های آینده تعویض خواهند نمود و اینگونه همان افراد خائن و اعدامی، تبدیل به قهرمانان وطن و فداییان بشر می‌گردند تا فناپذیر شوند. نماد این گروه نیز یکی از همین اشخاص است؛ "گای فاکس"<sup>۲</sup>.

فاکس متولد ۱۳ آوریل ۱۵۷۰ در شهر یورک<sup>۳</sup> انگلستان بود. زمانی که ۸ سال داشت پدرش را از دست داد و بعد از اینکه مادرش با یک فرد کاتولیک ازدواج نمود او نیز به این مذهب درآمد. مدتی سپری گشت تا پای در دوران جوانی گذارد و در جنگهای متعددی شرکت جست. از جمله آنها جنگ اسپانیای کاتولیک برضد هلند پروتستان بود اما او شهرتش را مدیون هیچکدام از این نبردها نمی‌باشد. وی در این دوران با شخصی به نام "

1- Anonymous  
2- Guy Fawkes  
3- York

توماس ویتور<sup>۱</sup> آشنا گشت که مدتی بعد نیز با همین فرد به انگلستان باز می‌گردد و ویتور نیز فاکس را به فردی با نام "رابرت کتسبی"<sup>۲</sup> معرفی می‌کند که نقشه‌ای برای ترور شاه جیمز اول<sup>۳</sup> دارد تا به جای وی دخترش به تخت سلطنت تکیه زند چراکه سختگیری‌های این شاه پروتستان بر کاتولیک‌های انگلستان دیگر تحمل ناپذیر گشته بود و کاتولیک‌ها نیز به فکر تغییر شرایط افتادند و کتسبی نیز در راس آنها بود. کوتاه سخن آنکه فاکس در سال ۱۶۰۴ میلادی درگیر گروهی گشت که کتسبی هدایت آن را برعهده داشت و در نهایت برنامه آنها این بود تا با جاسازی بیست بشکه باروت در زیرزمین ساختمان پارلمان انگلستان در تاریخ ۵ نوامبر ۱۶۰۵ و با منفجر کردن آن، شاه انگلستان را ترور نمایند. در نهایت نقشه آنها فاش گشته و فاکس در ساعات اولیه روز ۵ نوامبر در محل جاسازی بشکه‌های باروت دستگیر می‌شود و پس از چند روز تحمل شکنجه شدید، باقی اعضای تیم را نیز دستگیر می‌کنند و حکم اعدام آنها صادر می‌گردد. فاکس در روز اعدام خود برای جلوگیری از اجرای آخرین مرحله دردناک اعدامش موفق شد تا برنامه‌ای را پیاده نماید که طنابی را که به وی بسته می‌شد به صورتی نادرست قرار دهد تا گردنش را بشکند و از شکنجه مداوم تا مرگ، خلاصی یابد و در این امر موفق هم گشت اما در نظر شاه نظر کرده و جلادانش تفاوتی نداشت. به هر روی آنها بدن بی‌جان فاکس را چهارتکه کردند و در نواحی چهارگانه پادشاهی آویزان نمودند تا درس عبرتی برای دیگران گردد تا بدانند که مجازات افراد خاطی، سخت‌تر است. (Sharpe 2005, 76-77)

از این زمان به بعد همواره در شب ۵ نوامبر جشنی برگزار می‌گشت<sup>۴</sup> تا در آن به آتش بازی پرداخته و نمادهای گای فاکس را بسوزانند (که البته بعدها هالوین جانشین آن شد و این جشن از بین رفت)، و افشای نقشه ترور و جان سالم به در بردن شاه را جشن بگیرند. اما این دوران دیری نپایید و تغییر کرد؛ پس از انتشار داستان‌های "الف مثل انتقام"<sup>۵</sup> و چند

---

1- Thomas Wintour  
 2- Robert Catesby  
 3- King James I  
 4- Guy Fawkes Night  
 5- V for Vendetta

داستان دیگر در دهه ۸۰ میلادی، فردی به نام "دیوید لوید"<sup>۱</sup> عنوان نمود که دیگر نباید گای فاکس سوزانده شود بلکه باید هر سال ۵ نوامبر را جشن بگیریم اما نه برای افشای نقشه ترور شاه و اعدام گای فاکس و همراهانش بلکه در جهتی کاملاً برعکس؛ برای تلاش آن‌ها در جهت منفجر کردن نماد ظلم و استبداد یا همان پارلمان بریتانیا. (Moore 2011, -)

به یکباره اوضاع دگرگون گشت و ماسک گای فاکس به نماد مقاومت در برابر هر نوع سلطه و همچنین نماد آزادی‌خواهی تبدیل گشت آنهم نه در انگلستان بلکه در تمام جهان. تاثیر قابل توجه و معجزه مانند فیلم "الف مثل انتقام"<sup>۲</sup> را نیز نباید در این راه نادیده انگاشت چراکه هم داستان فیلم به مانند کتابهایش، درباره ویجیلانتیسم هست و هم ماسک گای فاکس را به عنوان نماد بی‌بدیل آناشسی و مقابله با هر نوع سلطه مطرح می‌کند. تاثیر این فیلم در رواج این ماسک و همچنین شکل‌گیری گروه‌های مختلف معترض و حرکات اعتراضی به سلطه و بی‌عدالتی انکارناپذیر است. در همین فیلم است که شعار ۵ نوامبر<sup>۳</sup> بازنمایی می‌گردد و حالتی حماسی به خود می‌گیرد تا یادآور تلاش حماسی فاکس در نابودی سلطه و بی‌عدالتی باشد. بنابراین بازنمایی‌های دیگری از گای فاکس و پنجم نوامبر انجام می‌گیرد که این حرکت را نه یک خیانت و او را خائن ملی مستحق در آتش سوختن برای قرن‌ها، بلکه به یک قهرمان از خودگذشته در راه نابودی بی‌عدالتی و ظلم تبدیل نماید. در همین راستا شاهد آن هستیم که فاکس را که تا دیروز به آن شکل یادآوری می‌کردند و بر سر چوب، عروسکش را بر آتش می‌افکندند تغییر می‌کند و دچار دگرگونی ژرف می‌شود تا تبدیل گردد به: "آخرین فردی که با خلوص نیت وارد پارلمان شد"<sup>۴</sup> (Sharpe 2005, 128)

"ناشناس‌های" نوشتار ما نیز از این قاعده مستثنی نیستند چراکه نمادشان و لوگوی شناسایی‌شان همین ماسک گای فاکس است. البته در بسیاری از گروه‌ها و تظاهرات نیز از این ماسک به عنوان نمادی که ذکر شد استفاده می‌گردد. به طور مثال در ۲۳ می ۲۰۰۹ گروهی در اعتراض به نمایندگان پارلمان بریتانیا، با به چهره داشتن این ماسک، بشکه‌های

1- David Lloyd

2- V for Vendetta (Movie)

3- Remember, Remember, The 5th of November. Gunpowder , Treason and Plot , We see no reason, Why gunpowder treason should ever be forgot.

4- The last man to enter Parliament with honest intentions

باروت نمادین را در مقابل ساختمان پارلمان آتش زدند تا اعتراض خود را نشان داده باشند. در مورد دیگری می‌توان استفاده وسیع این ماسک را در جنبش تسخیر وال‌استریت<sup>۱</sup> مشاهده نمود. در بسیاری از نقاط جهان از هلند گرفته تا آمریکا و از هند تا بحرین این نماد به عنوان نماد مقاومت و اعتراض شناخته شده و استفاده می‌گردد بنابراین تنها متعلق به گروهی خاص و یا ایدئولوژی‌ای خاص نیست. در این میان "ناشناس‌ها" نیز نماد اصلی‌شان همین ماسک است و شعار معروف آنها نیز "ما ناشناس هستیم، نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم، منتظر ما باشید"<sup>۲</sup>، است.

معمولاً تولد این گروه را در سال ۲۰۰۳ و با "فورچن"<sup>۳</sup> می‌دانند که به عنوان یک مرکز دیجیتالی آنارشیستیک برای بهم پیوستگی افراد بوده است. اما به مرور زمان تغییر شکل داده و به صورت یک تشکل پراکنده از افراد بسیار خبره در علم کامپیوتر، شبکه و هک درآمدند که مخالف سانسور و کنترل در فضای مجازی هستند و اکثر عملکردهایشان نیز بر ضد دولتها، سازمان‌ها و شرکت‌هایی است که متهم به سانسور و کنترل فضای مجازی و استفاده ابزاری از اینترنت در جهت سلطه می‌باشند. نام "ناشناس" نیز ریشه در همان فعالیت‌های سایت "فورچن" در سال ۲۰۰۳ دارد؛ ناشناس بودن افرادی که اقدام کردند در به اشتراک گذاشتن مطالب خود اما بدون نام و نشان و هویت<sup>۴</sup> اولین گزارش مهم تلویزیونی از این گروه را شبکه خبری فاکس<sup>۵</sup> در آمریکا تهیه نمود که در آن، این گروه را "تروریست‌های ملی" و "ماشین نفرت اینترنتی" خواند<sup>۶</sup>.

ناشناس‌ها برای اولین بار با اقدامات مرتبط با هک شناخته شدند به طوریکه اولین اقدام جدی آنان در سال ۲۰۰۸ و برضد "کلیسای سایتولوژی"<sup>۷</sup> انجام شد و با مرور زمان حمله‌های متفاوتی را انجام دادند که اکثراً در همین حد باقی ماند. نوامبر ۲۰۱۰ اما نقطه عطفی در عملیات‌های این گروه محسوب می‌شود چراکه تمام نظرات را نسبت به آنان

1- Wall Street

2- We are anonymous, we do not forgive , we do not forget, expect us.

3- Image board 4chan. (<https://www.4chan.org>) .

4- ID

5- Fox Station KTTV in Los Angeles , California in USA

6- Fox 11 Investigates: "Anonymous". May 22. 2008.

7- Church of Scientology

عوض نمود؛ هنگامی که مشخص گشت که این گروه کمک شایانی در بدست آوردن اطلاعات و پشتیبانی از سایت ویکی لیکس انجام داده است که صدها هزار سند محرمانه دولتی را فاش نمود. سال بعد در ژانویه ۲۰۱۱ این گروه اقداماتی را با عنوان "عملیات تونس" <sup>۱</sup> آغاز نمودند که در راستای حمایت از بهار عربی بوده است. دولت تونس با سانسور و از طریق اینترنت اقدام به شناسایی و سرکوب معترضان می نمود. بنابراین این گروه دست بکار شده و سیستمی را فراهم نمودند که تونسی ها می توانستند از آن طریق در اینترنت فعالیت نمایند بدون آنکه هویت و مطالبشان در دیدرس دولت قرار بگیرد و همچنین از طرف دیگر باقی افراد این گروه نیز از طریق استفاده غیرقانونی از سرور یک کمپانی فروش سایتهای اینترنتی در لندن، به سایتهای دولتی تونس حمله نمودند و آنها را از کار انداختند و از دسترس خارج کردند. این گروه در پخش و به اشتراک گذاردن فیلم های مردمی از وقایع تونس نیز کمک شایانی نمودند. عملیات مشابه دیگر آنها مربوط به مصر است. ناشناس ها با آغاز عملیاتی با نام "عملیات مصر" <sup>۲</sup> باز به همان ترتیب تونس عمل نمودند و توانستند فضای امنی را برای معترضان مهیا نمایند و همچنین فعالیتهای اینترنتی دولت را نیز با مشکل مواجه نمایند. حملات مشابه دیگر را نیز می توان در حمله و مختل کردن سایت های دولتهای بحرین، لیبی، اردن و زیمباوه مشاهده نمود. یکی از بحث برانگیزترین حملات آنان اما در نوامبر ۲۰۱۲ و در پی حملات اسرائیل به غزه که با نام "عملیات ستون دفاعی" <sup>۳</sup> مشهور گشت، شکل گرفت. ناشناس ها وارد عمل شده و این بار صدها وبسایت اسرائیلی را هک نمودند و از کار انداختند و همچنین در آوریل ۲۰۱۳ نیز در ارتباط با حملات اسرائیل به غزه، دوباره حملاتی را برضد آنان سامان دهی نمودند.

ناشناس ها تنها در زمینه سیاسی فعالیت نمی کنند بلکه هر امری که در اینترنت بویی از بی عدالتی، سوءاستفاده و سلطه در آن نهفته باشد، هدف آنان قرار خواهد گرفت. اگر بخواهیم مثالی بزنیم می توانیم به عملیات آنها در اکتبر ۲۰۱۱ اشاره نماییم که در راستای مبارزه با

---

1- Operation Tunisia  
2- Operation Egypt  
3- Operation Pillar of Defense

پورنوگرافی کودکان<sup>۱</sup>، یکی از مشهورترین سایت‌های جهان<sup>۲</sup> در این زمینه را هک نمودند و اطلاعات بالغ بر ۱۵۸۹ عضو فعال این سایت را افشا نمودند.

فعالیت این گروه عمدتاً در فضای مجازی بوده است اما می‌توان سامان‌دهی و سازمان‌دهی فعالیت‌هایی را نیز در خارج از فضای مجازی از آنان مشاهده نمود به طور مثال فعالیت‌هایی را نیز در راستای اعتراضات وال استریت یا همان "جنبش وال استریت"؛ تظاهرات برنامه‌های اعتراضی و یا بشر دوستانه را هم در فضای مجازی و هم در فضای واقعی ترتیب داده‌اند که شاید مشهورترین آنان، "عملیات اوکلاهما"<sup>۳</sup> در راستای کمک‌رسانی به وضعیت پیش آمده در آمریکا در پی وقوع سیل و طوفان‌های سال ۲۰۱۳ ایجاد گشته بود و یا "عملیات زمستان امن"<sup>۴</sup> در جهت اطلاع‌رسانی، سامان‌دهی و کمک گسترده به افراد بی‌خانمان انجام گرفت که از ۷ نوامبر ۲۰۱۳ آغاز گشت و دامنه‌اش به انگلستان و حتی ترکیه نیز رسید را از این دست عملیات‌ها دانست. اما شاید بتوان عنوان نمود که یکی از مهمترین و در عین حال بازننده‌ترین تهدیدهای این گروه در دو سال اخیر مربوط به کشته شدن یک جوان غیرمسلح سیاه‌پوست آمریکایی در حین بازداشت به وسیله پلیس آن کشور به نام "مایکل براون"<sup>۵</sup> دانست. بعد از کشته شدن براون به ضرب گلوله و شروع اعتراضات خیابانی، یکی از زیرشاخه‌های گروه "ناشناس‌ها"، هم در وبسایت و هم در توئیتر خود عنوان نمود که اگر یکی از معترضان، مورد آزار و یا صدمه قرار گیرد آنها نیز به تمام سرورها<sup>۶</sup> و کامپیوترهای شهر حمله خواهند نمود و آنها را کاملاً از کار خواهند انداخت. مقام‌های محلی می‌گویند که سیستم تلفن و ایمیل دچار اختلال شدید گشت و در اداره شهرداری نیز اینترنت به کلی قطع و ارتباط آنان نیز از این سه طریق به کلی قطع گردید.<sup>۷</sup> همچنین در رابطه با کشته شدن نوجوان ۱۲ ساله آمریکایی<sup>۸</sup> به ضرب گلوله پلیس

1- Child Pornography

2- Lolita City

3- Operation Oklahoma

4- Operation Safe Winter

5- Michael Brown

6- Server

7- International Business Time. (<http://www.ibtmes.com/mike-brown-shooting-anonymous-hackers-threaten-police-promise-shut-down-government-1655040>)

8- Tamir Rice

پلیس نیز این گروه دست به حملاتی به وبسایتهای شهر کلیولند<sup>۱</sup> در تاریخ ۲۴ نوامبر ۲۰۱۴ زدند که توانستند اکثر آنان را از کار بیندازند و همچنین شماره تلفن و آدرس ماموری را که در تیراندازی شرکت داشته را نیز برملا ساختند. سال ۲۰۱۵ اما سالی پرکار برای این گروه بوده است چراکه حمله‌های گسترده بسیاری را به دولتهای مختلف در سراسر جهان انجام داده‌اند. استرالیا، کانادا و عربستان سعودی از اهداف جدید آنها بوده‌اند؛ همچنین بعد از حمله تروریست‌ها به دفتر مجله شارلی ابدو<sup>۲</sup> در فرانسه در ژانویه ۲۰۱۵، با انتشار پیامی ویدئویی اعلام نمودند که با تروریست‌ها نیز وارد جنگ شده‌اند و برای این منظور گروهی ویژه را با نام "محافظ مخفی"<sup>۳</sup> تشکیل دادند که تنها وظیفه‌اش حمله به مواضع گروه تروریستی داعش است. تاکنون این گروه توانسته تعداد بی‌شماری از حساب‌های کاربری آنان را در شبکه‌های اجتماعی و مجازی مورد هدف قرار دهد و از کار بیندازد. این حملات سایبری به گروه داعش، بعد از انجام عملیات تروریستی نوامبر ۲۰۱۵ در فرانسه شدت بیشتری به خود گرفت. متاخرترین اعلان جنگ این گروه نیز (تا زمان نگاشته شدن این نوشتار)، در مارس ۲۰۱۶ و بر علیه "دونالد ترامپ" نامزد جمهوری‌خواه انتخابات ریاست جمهوری آمریکا انجام گرفته است.

بدین ترتیب با توجه به موارد مذکور مشخص می‌گردد که مبحث ویجیلاتیسم یکی از معدود مفاهیمی بوده است که هم در عرصه عمل و هم در عرصه تئوریک توانسته است پا به پای تغییرات صورت گرفته در عرصه جهانی و بالاخص تکنولوژی، نه تنها از میدان بدر نرود بلکه خود را با آن وفق دهد و در برخی موارد هم یک قدم فراتر از عموم جهان از این ابزارها و پیشرفت‌های حاصله برای رسیدن به اهداف خود یاری گیرد. بدین ترتیب مشخص گشت که ویجیلاتیسم هم در فضای واقعی در حال فعالیت است و هم در فضای مجازی، اما در فضای مجازی نیز به مانند فضای غیر مجازی شاهد آن هستیم که دولتها، سیستم‌های امنیتی و در نهایت قانون، به دنبال دستگیری و محاکمه این افراد است چنانچه بسیاری از افراد را به اتهام همکاری با این گروه (چه اثبات شده و چه اثبات نشده) در کشورهای

1- Cleveland  
2- Charlie Hebdo  
3- Ghost Security



مختلف دستگیر و محاکمه و روانه زندان نموده‌اند. سوال اینجاست که به چه جرمی؟ آیا اذهان عمومی همراه و همدل با این احکام است؟ و آیا اذهان عمومی از عملیاتهای آنان آزرده گشته؟ یکبار دیگر این فرضیه قدیمی را شاهدی از غیب آمد که قانون و عدالت دو امر منفک هستند (اگر نگوئیم در بسیاری موارد متضادند). چنانچه ذکر آن رفت افرادی که به اجرای عدالت دست زده‌اند در برخی مواقع (بخوانید اکثراً) توسط قانون دولتهای خود، قانون‌شکن و مخل امنیت برآورد شده‌اند و توسط همان قانون نیز مجرم شناخته و راهی زندان گشته‌اند. کسانی که به سوءاستفاده گسترده از کودکان و همچنین آزار و تجاوز جنسی به آنان دست زده‌اند و در سایتهایی جهانی آن را پخش نموده‌اند در امان و سایه قانون زیسته‌اند اما کسانی که این امر را معدوم نموده‌اند به حکم قانون، مجرم هستند. بنابراین در تعریف این مفهوم، قانون و امر قانونی جایی ندارد.

از نگاهی دیگر می‌توان کارکرد قانون را تنها برای حفظ نظم دانست و نه برای اجرای عدالت و ستاندن حق. ضامن نظم هم یکسری تکنیک‌های خاص حکومت است که کارکرد اصلی آن این است که بتواند قدرت را در دست عده‌ای قلیل نگاه داشته و با انواع و اقسام تکنیک‌های مختلف، افراد و گروههای دیگر را در رسیدن به قدرت ناکام گذاشته و به حاشیه براند تا اینگونه "نظم" و "امنیت" جاری و ساری باشد تا به هدفی معین برسد. این "هنر حکومت کردن" است. همانطور که فوکو نیز به آن اشاره میکند:

"در حالی که هدف حاکمیت در خودش بود و حاکمیت ابزارهایش را در قالب قانون از خودش اخذ می‌کرد، هدف حکومت در چیزهایی است که اداره و هدایت می‌کند؛ این هدف را باید در کمال، در به حداکثر رساندن یا در تشدید فرایندهایی دید که حکومت اداره و هدایت می‌کند، و ابزارهای حکومت به جای آنکه قوانین باشند، طیفی از تاکتیک‌های گوناگون‌اند. .... ما در عصر حکومت‌مندی زندگی می‌کنیم، حکومت‌مندی‌یی که در سده‌ی هجدهم کشف شد. .... می‌توان گفت که اگر دولت امروز بدین‌گونه وجود دارد، این دقیقاً به یمن همین حکومت‌مندی است که هم درونی و هم بیرونی دولت است، زیرا این تاکتیک‌های حکومت‌اند که در هر لحظه امکان تعریف و مشخص شدن این نکته را می‌دهند که چه چیزی باید به دولت مربوط باشد و چه چیزی نباشد، چه چیزی عمومی

است و چه چیزی خصوصی. پس دولت را در بقاء و محدودیت‌هایش فقط باید بر مبنای تاکتیک‌های عمومی حکومت‌مندی فهمید. (فوکو ۱۳۹۳، ۲۵۰ و ۲۶۳).

### ویجیلانتیسم در سپهر حقوق بشر

دیرزمانی نیست که مفهوم "حقوق بشر" به شاه بیت مواضع تمام دولتهای جهان و همچنین سازمان‌های دولتی و یا مردم نهاد و حتی افراد عادی بدل گشته است. همچنان در خاطرمان پابرجاست که اگر چند برگه کتاب تاریخ را به عقب ورق زنیم خواهیم یافت دولتها و افرادی را که با خشونت کلامی هرچه تمامتر به حقوق بشر تاختند و خواستار حذف آن از ادبیات مرسوم زمانه خود بودند. حال اگر ورق‌های کتاب تاریخ را به امروز بازگردانیم، همان‌ها را در قد و قامت مدافعان حقوق بشر و مفتخر به دریافت جوایز حقوق بشری خواهیم یافت؛ کسانی که دیروز در جهت حذف حقوق بشر سینه چاک می‌نمودند امروز سینه چاک دفاعش گشته‌اند. همان‌هایی که در کتاب‌هایشان در زمان گمنامی خود، حقوق بشر را به سخره گرفتند و با قامت کوتاه خود سعی در چنگ زدن و به زیر آوردن این طناب نمودند امروزه با همان قامت کوتاهشان برای انجام نمایش‌های مفرح با همان طناب جوایز متعدد طناب‌بازی را از آن خود کرده‌اند تا حتی شهرت نصفه و نیمه و افتخارات خود را مدیون همان امری باشند که روزی به خصم تعریف‌اش نموده بودند تا بشود شاهدهی بر همان مثل قدیمی که "عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد".

در این نوشتار قصد آن را نداریم تا به بررسی نسل‌های مختلف حقوق بشر، کارایی و یا عدم کارایی آن، استفاده ابزاری از آن و امثالهم بپردازیم اما قصد داریم تا با بسط و بررسی یک مفهوم و ارتباط آن با حقوق بشر و همچنین پیوند آنها با ویجیلانتیسم بپردازیم و آن مفهوم چیزی نیست غیر از "وجدان مشترک بشری". وجدان مشترک بشری یک فرایند روانی و معنوی است که همراه با رشد معنویت و تربیت اخلاقی انسان‌ها در طی تاریخ بوجود می‌آید؛ وجدان بشری در واقع علت وجودی و ماهوی حقوق بشر است. (ذاکریان ۱۳۹۲، ۳۹) این فهم اما در یک مسیر طولانی و پر فراز و نشیب بوجود آمده و تکمیل می‌گردد و راهی طولانی را نیز در پیش رو خواهد داشت. جنگ‌های متعدد در جهان چه دو جنگ

جهانی و چه جنگ‌های منطقه‌ای و داخلی، رنج‌ها و مصیبت‌های غیرقابل تصویری را بر جوامع تحمیل کرده است که همچنان برخی میراث آنان در نسل‌های بعدی نیز نمایان است و این روند همچنان نیز ادامه دارد. همچنین دیگر تجربه‌های ملال آور جوامع بشری باعث گردیده تا در طول زمان، تاحدودی یک درد مشترک در بین جوامع بشری شکل گیرد تا نسبت به رنج و درد دیگران، حساس گشته و عکس‌العمل نشان دهند تا تحولی بنیادین را در مناسبات جهان ملت‌ها شاهد گردیم. وجدان بشری اگرچه یک روند سیال و رو به تکامل است ولی سبب‌ساز شکل‌گیری ساز و کارهای دایمی و ثابت شده است، در این زمینه تعهدات عام‌الشمول کشورها به حقوق بشر<sup>۱</sup>، ساز و کارهای قراردادی<sup>۲</sup>، عرف بین‌المللی، عدالت انتقالی و استرداد و تعقیب مورد بررسی و بحث قرار می‌گیرند. (ذاکریان ۱۳۹۲، ۴۰)

اگر موارد مذکور را در سطح جهانی پذیرا باشیم بنابراین می‌توانیم در سطح خرد آن، یعنی درون کشورها را نیز مورد قبول و مشروع قرار دهیم. به عبارت دیگر اگر از وجدان مشترک بشری صحبت به میان می‌آید و خدشه‌دار شدن آن می‌تواند به اعمال و قراردادهایی مشروعیت بین‌المللی بخشد و آنها را در مواردی به قواعد آمره حقوق بین‌الملل تبدیل نماید و در نهایت نیز پشتوانه و علت وجودی حقوق بشر گردد، به طریق اعلی می‌تواند در داخل کشور نیز این رویه تکرار و مشروع گردد. اگر وجدان مشترک یک ملت خدشه‌دار گردد و قانون نیز در این باره سکوت نماید چه؟ فرض کنید در کشوری زندگی می‌کنید که قوانین مرتبط با حیوان آزاری در آن وجود ندارد و در همین حال اشخاصی نیز وجود دارند که دست به آزار واذیت، شکنجه و کشتار حیوانات می‌زنند و ابایی هم از این اقدامات ندارند و با افتخار نیز از اعمال شنیع خود تصویربرداری می‌نمایند و آنرا پخش می‌کنند. با پخش شدن آن در میان افراد جامعه، وجدان مشترک جامعه خدشه‌دار می‌گردد و از طرف دیگر قانون نیز حکم مشخصی در این باره ندارد و در این موارد هم به صورت سیستماتیک نه می‌خواهد و نه می‌تواند که ورود کند بنابراین هر از چندگاهی یکی از این افراد را دستگیر می‌کنند که آن هم بعد از مدت کوتاهی به فراموشی سپرده می‌شود و با جریمه‌ای مختص‌تر

1- Erga omnes  
2- Conventional

از جرایم رانندگی آزاد می‌گردد و به همقطاران آزاد خود می‌پیوندد تا همگان شاهد و ناظر "عدالت قانونی" باشند. اما آیا وجدان مشترک جامعه التیام یافته؟ بی‌عدالتی صورت گرفته با مجازات همخوانی داشته و ذهن مردم آرام گرفته؟ بدین ترتیب می‌توان ویجیلاتیسم را از این زاویه نیز نگریست و مشروع دانست تا وجدان مشترک بشری نیز پشتوانه آن گردد تا در زمان خدشه‌دار شدن آن و اجرا نشدن عدالت به هر دلیلی، ویجیلاتتها وارد عمل شده و عدالت را در دستان خود گیرند.

جالب توجه است که در پیمان‌نامه‌ها و اعلامیه‌های گونه‌گون بین‌المللی هم به "عدالت" تاکید بسیار شده است اما از قانون کمتر سخن به میان آمده است. بدین ترتیب و با برداشتی آزاد می‌توان عنوان نمود که نگارندگان این متون نیز شکاف پرناسدنی میان قانون و عدالت را در نظر داشته‌اند و به آن واقف بوده‌اند و در آرمانهایشان از عدالت دم زده و سخن رانده‌اند. برای مثال در ادامه به چندین مورد از این موارد اشاره خواهیم نمود. در دیباچه منشور ملل متحد آمده است: "ما مردم متحد با تصمیم به محفوظ داشتن نسل‌های آینده از بلای جنگ ..... و ایجاد شرایط لازم برای حفظ عدالت ..... مصمم شده‌ایم که برای تحقق این مقاصد تشریک مساعی نماییم. (ذاکریان ۱۳۹۲، ۱۰)

### قسمتی از دیباچه اعلامیه جهانی حقوق بشر

"از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی تمامی اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال‌ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح را در جهان تشکیل می‌دهد ...." (ذاکریان ۱۳۹۲، ۵۷).

اما شاید بتوان عنوان نمود که تضاد مشهودی را می‌توان در همین اعلامیه جهانی حقوق بشر مشاهده نمود که اساس بحث ما در این نوشتار را نیز تشکیل داده است. ذیل ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر عنوان گشته :

"هر کس در اجرای حقوق و استفاده از آزادی‌های خود تنها تابع محدودیت‌هایی است که به وسیله قانون<sup>۱</sup> منحصرًا برای تأمین شناسایی و مراعات حقوق و آزادی‌های دیگران و

۱- تاکید از نگارنده می‌باشد

برای رعایت مقتضیات صحیح اخلاقی و نظم عمومی<sup>۱</sup> و رفاه همگانی در شرایط یک جامعه دموکراتیک وضع گردیده است" (ذاکریان ۱۳۹۲، ۶۴)

از طرف دیگر در ذیل همین ماده ۲۹ و مورد زیرین مفاد فوق عنوان می‌شود:  
 " این حقوق و آزادی‌ها، در هیچ موردی نمی‌تواند برخلاف مقاصد و اصول سازمان ملل متحد اجرا شود" (ذاکریان ۱۳۹۲، ۶۴).

بنابراین قانون می‌تواند آزادی‌ها و حقوقی را اعطا نماید اما این آزادی‌ها و حقوق نباید برخلاف مقاصد و اصول سازمان ملل متحد باشد و یا اجرا گردد. عدالت یکی از اصول و مقاصد سازمان ملل متحد است و بنابراین اگر قانونی با عدالت در تضاد باشد و یا در اجرا، پیرو عدالت نباشد، می‌توان عنوان نمود که مقاصد ملل متحد در اولویت و ارجحیت هستند بنابراین عدالت به آن قانون، ارجح است. و این همان مطلبی است که در این نوشتار تا حدودی در پی آن بوده و هستیم. بنابراین با برداشتی آزاد و با توجه به موارد مطروحه می‌توان عنوان نمود که حداقل در مواردی، "اجرای عدالت مافوق قانون است".

در همین راستا نیز نگاهی به بخشی از دیپاچه دیوان کیفری بین‌المللی می‌اندازیم و اگر بپذیریم که تصویب اکثریت کشورهای جامعه بین‌المللی ملاکی برای مشروعیت بخشی به کلمه کلمه‌ی متون و پیمان‌نامه‌های بین‌المللی محسوب می‌گردد و نشان‌دهنده آرمان مشترک جامعه بین‌المللی می‌باشد بنابراین می‌توان مقاصد و اهداف آنها را نیز به طریق اولی در داخل کشورها و نیز تلاش در جهت برقراری و اجرای این مقاصد و اهداف را نیز مشروع دانست. در دیپاچه دیوان آمده است که:

" با تاکید بر اینکه فجیع‌ترین جنایاتی که موجب اضطراب جامعه بین‌المللی می‌شود **نباید بدون مجازات بماند**<sup>۲</sup> و این که لازم است تعقیب موثر مرتکبین آن جنایات با اتخاذ تدابیری در سطح ملی و نیز تقویت همکاری بین‌المللی تضمین شود؛ مصمم بر اینکه به **مصونیت مرتکبین این جنایات و فرار آنها از مجازات پایان داده**<sup>۳</sup>، در نتیجه در پیشگیری

۱- تاکید از نگارنده می‌باشد

۲- تاکید از نگارنده سطور می‌باشد

۳- تاکید از نگارنده سطور می‌باشد

از {وقوع} چنین جنایاتی مشارکت کنند ..... با تاکید دوباره بر مقاصد و اصول منشور<sup>۱</sup> ..... با تاکید بر اینکه دیوان کیفری بین‌المللی که به موجب این اساسنامه تاسیس می‌شود مکمل محاکم کیفری ملی خواهد بود و با تصمیم بر اینکه احترام دائم به اجرای عدالت<sup>۲</sup> بین‌المللی را تضمین کنند نسبت به موارد زیر توافق کرده‌اند. (ذاکریان ۱۳۹۲، ۶۶)

یک بار دیگر نیز می‌توان واژه عدالت را در بند اول اعلامیه هزاره سازمان ملل متحد مشاهده نمود که در ذیل آمده :

" ما کشورها و دولت‌ها از ۶ تا ۸ سپتامبر ۲۰۰۰ در سپیده‌دم هزاره جدید در مقر سازمان ملل متحد در نیویورک گرد هم آمدیم تا بار دیگر بر اعتقاد راسخ خود به این سازمان و منشور آن به عنوان بنیان‌های ضروری دنیای مسالمت‌آمیزتر، کامیاب‌تر و عادلانه‌تر<sup>۳</sup> صحه بگذاریم". (ذاکریان ۱۳۹۲، ۱۵۵) در همین راستا در این اعلامیه بر ۶ ارزش بنیادین روابط بین‌المللی در قرن ۲۱ تاکید شده است که در توضیح ارزش "آزادی"، این گونه آمده است: " مردان و زنان حق دارند به دلخواه خود زندگی کنند و کودکان خود را با شرف و منزلت انسانی، رها از گرسنگی و بیم از خشونت، سرکوبی یا بی‌عدالتی<sup>۴</sup> پرورش دهند". در قسمت مربوط به " همبستگی" نیز این عبارات عنوان شده است: " با چالش‌های جهانی چنان برخورد شود که هزینه‌ها و فشارها به طور عادلانه و مطابق با اصول اساسی برابری و عدالت اجتماعی توزیع شود. کسانی که رنج می‌برند یا از کمترین مزایا برخوردار می‌شوند، شایسته دریافت کمک از کسانی هستند که بیشتر سود می‌برند"<sup>۵</sup> (ذاکریان ۱۳۹۲، ۱۵۷-۱۵۶)

بنابراین می‌توان مشاهده نمود که یکی از کلیدواژه‌های اهداف بین‌المللی، عدالت است و اجرای آن نیز یکی از دغدغه‌های مستمر جهانی است. بدین ترتیب اگر گروهی از مردم

۱- تاکید از نگارنده سطور می‌باشد

۲- تاکید از نگارنده سطور می‌باشد

۳- تاکید از نگارنده سطور است

۴- تاکید از نگارنده می‌باشد

۵- تاکیدها از نگارنده سطور می‌باشد

در داخل کشور برای در دست گرفتن عدالت وارد عمل شدند و به‌دست خود مرتکبین مجازات نشده‌ی بی‌عدالتی را مجازات نمودند، کاری غیرقابل پسند و ناهنجاری انجام نداده‌اند. ظهور بسیاری از گروه‌های ویجیلانتیست را در کشورهای آفریقایی می‌توان در زمان و همچنین در راستای "عدالت انتقالی" مشاهده نمود. عدالت انتقالی مربوط به جوامعی است که در حال گذار از یک نظام اقتدارگرا به یک نظام دموکراتیک و یا گذار از جنگ به صلح می‌باشند و این گذار نیز با برچیده شدن حکومت پیشین، رسمیت پیدا خواهد نمود. اما آیا تنها معنای "گذار" همین می‌باشد؟

آیا جوامعی که تحت حکومت یک نظام اقتدارگرا و تمامیت‌خواه و یا دیکتاتوری بسر می‌برند و در حال مبارزه و مقاومت در برابر آن هستند و آینده‌ای بهتر را ترسیم می‌نمایند و برای آن هزینه‌هایی بس گزاف پرداخته و می‌پردازند، در حال گذار محسوب نمی‌گردند؟ به هر روی در این نوشتار قصد تعریف یا بازتعریف عدالت انتقالی را نداریم بلکه تنها فلسفه وجودی این سازوکار را در راستای ایجاد ویجیلانتیسم بکار خواهیم گرفت. اهداف عدالت انتقالی عبارتند از: ۱- مشخص نمودن نقض حقوق بشر. ۲- بررسی و تبیین جرم ۳- شناسایی مسئولین و مرتکبین نقض حقوق بشر ۴- مجازات مسئولین نقض حقوق بشر ۵- تخصیص غرامت به قربانیان نقض حقوق بشر ۶- ممانعت از تکرار نقض حقوق بشر در آینده ۷- بازسازی و ترمیم روابط میان شهروندان و حکومت‌ها ۸- حمایت و تحکیم صلح، دموکراسی و ۹- تشویق و ترغیب به سازش و همزیستی در سطح فردی و ملی. بنابراین هدف اصلی عدالت انتقالی، کمک به نابودی هرگونه سوءاستفاده از عدالت کیفری و برقراری عدالت اجتماعی پایدار است. (ذاکریان ۱۳۹۲، ۷۶)

بنابراین اگر بپذیریم که جوامع تحت حاکمیت نظام‌های خودکامه نیز به نوعی در حال گذار می‌باشند و همچنین اگر از کلی‌گویی به مانند "بازسازی و ترمیم روابط" و یا "حمایت و تحکیم صلح" و امثالهم فاکتور بگیریم، می‌توان ادعان نمود که روح و جوهر عدالت انتقالی در ویجیلانتیسم نیز جاری و ساری است و تناقضی با یکدیگر نخواهند داشت.

## دستاوردها

در این نوشتار در پی آن بودم که به معرفی مفهوم ویجیلانتیسم و ویجیلانت در ادبیات آکادمیک به زبان فارسی پرداخته و با تعریف و بازتعریف برخی دسته‌بندی‌ها و مفاهیم کلیدی آن، بتوانم گامی به سوی نزدیک‌تر گشتن تعریف این انجمن‌ها و شرایط آنان در فضای تعریف و انتزاع، به فضای واقع و اجتماع بردارم. با توجه به شکاف همیشگی میان قانون و عدالت، بر آن شدم تا وجوه مختلف تشکیل این انجمن‌ها را برای پرکردن این شکاف بررسی نمایم که با جست و جویی نه چندان عمیق، توانستم نشانه‌ها و مواردی از آن را چه در تاریخ غرب به روایت منابع خود آنان و چه در تاریخ ایران پیدا نمایم که به گمانم این اولین مقاله و نوشتاری است که صفت ویجیلانت را به آن گروه‌ها و انجمن‌های شکل گرفته در ایران می‌دهد و آن‌ها را این‌بار از زاویه‌ای دیگر و کاملاً متفاوت می‌نگرد و با بحثی عمیق پیوند می‌زند و بازنمایی می‌نماید. در نهایت نیز به تدقیق بیشتر در برخی پیمان‌نامه‌های بین‌المللی پرداخته و احساس نمودم که تاکید آنها بر عدالت بیش از قانون می‌باشد و از همین امر بهره بردم تا در فضای تئوریک نیز بتوانم مشروعیتی را برای این گروه‌ها و اعمال‌شان بیابم تا به عنوان نتیجه‌گیری نهایی به این مساله نایل آیم و آن را اثبات نمایم که در جایی که شکاف عمیقی میان قانون و مسئولان آن، با عدالت وجود دارد و در برخی موارد خود قانون و مسئولان، عامل بی‌عدالتی‌های فزاینده و فراگیر هستند، مردم می‌توانند گروهایی را تشکیل داده و به مجازات مسئولان این بی‌عدالتی‌ها از یکسو، و به برقراری هرچه بیشتر عدالت از سوی دیگر پردازند. در این حالت امر قانونی و غیرقانونی محلی از اعراب ندارد و ویجیلانت‌ها می‌توانند در عین مشروعیت، فراقانونی عمل نمایند و از برچسب‌زنی در فضای داخلی و بین‌المللی در امان باشند چراکه وظیفه قدرت است که مقاومت را به حاشیه رانده و با هر ابزاری ساکت نماید و از طرف دیگر، وظیفه مقاومت است که به سادگی از میدان به در نرود تا چهره پشت پرده قدرت را نمایان سازد و یا به قول فوکو ساده‌ترین و حداقلی‌ترین نوع مبارزه و مقاومت این است که "از آنچه هستیم و از آنچه می‌خواهند باشیم، امتناع ورزیم". بنابراین می‌توان این امتناع را با حس عدالت‌جویی مخلوط نمود و با اضافه نمودن مقداری کافی از خشونت و سازماندهی کادر مرکزی



سازمان و کادر اجرایی، در نهایت به ویجیلانتیسم و ویجیلانت‌ها دست یافت تا از این طریق قدری هم مقاومت کرده باشیم و هم در راستای کاهش بی‌عدالتی و آلام در هر عرصه‌ای، گام برداریم.

## منابع

- 1- Bloom, Sandra. "Reflections on the desire for revenge. (Journal of Emotional Abuse 2(4), 2001).  
(<https://www.nonviolenceandsocialjustice.org/Research-literature/sanctuary-model-literature-and-works-by-sandra-bloom/reflections-on-the-desire-for-revenge/75/>).
- 2-Brenner, Arthur. "Feme murder: paramilitary self justice in Weimar Germany: in Bruce, Campbell and Arthur Brenner (Eds) , Death squads in global perspective: Murder with deniability.( New York : palgrave Macmillan, 2002)
- 3- Chishlom, Hugh (ed). "Fehmic Courts". Encyclopaedia Britannica (11th ed). (Cambridge University Press, 1911).  
(<https://archive.org/details/EncyclopaediaBritannica1911HQDJVU>).
- 4-Moore, Alan. "Behind the Painted Smile: The Masked Movement. Greg Wilson, 2011. (<https://www.gregwilson.co.uk/tag/behind-the-painted-smile/>).
- 5- Rosenbaum H.John & Sederberg, Peter.C. Vigilante Politics: an obsorbing study of dangerous shortcut: order without law. (Olympic Marketing Corp, 1975).
- 6- Sharpe, J.A. Remember, remember: A Cultural History of Guy Fawkes Day. (Harvad University Press, 2005).
- 7- Tucker, Robert. Philosophy and Myth in Karl Marx. (Transaction Publishes, Third ed , 2000).  
([https://archives.org/stream/philosophyandmyr006573mbp/philosophyandmyr006573mbp\\_djvu.txt](https://archives.org/stream/philosophyandmyr006573mbp/philosophyandmyr006573mbp_djvu.txt)).
- 8- Tuovinen, L & Roning, J. "Baits and Beatings: vigilante justice in virtual communities).  
([https://solecvis oulu.fi/crispy/dips/en/cr\\_redir\\_all/fet/sea?direction=2&id=67503](https://solecvis oulu.fi/crispy/dips/en/cr_redir_all/fet/sea?direction=2&id=67503))
- 9- Vehmic courts.  
(<https://europeanhistory.boisestate.edu/latemiddleages/law/16.shtml>).

۱۰- آبادیان، حسین. بحران مشروطیت در ایران. (تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، مرداد ۱۳۸۳).

۱۱- آدمیت، فریدون. مجلس اول و بحران آزادی. (تهران: نشر روشنگران - )

- ۱۲- ایوانف، یوری سرگیویچ. انقلاب مشروطیت ایران. ترجمه: کاظم انصاری. (شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۲۵۳۷)
- ۱۳- کتاب آبی. به کوشش: احمد بشیری. (تهران: نشر نو ۱۳۶۳، جلد اول)
- ۱۴- ذاکریان، مهدی. همه حقوق بشر برای همه. (تهران: نشر میزان ۱۳۹۲).
- ۱۵- ذاکریان، مهدی. متون کلیدی حقوق و روابط بین‌الملل. (تهران: انتشارات تیسرا ۱۳۹۲).
- ۱۶- فوکو، میشل. تئاتر فلسفه. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. (تهران: نشر نی، چاپ چهارم ۱۳۹۳).